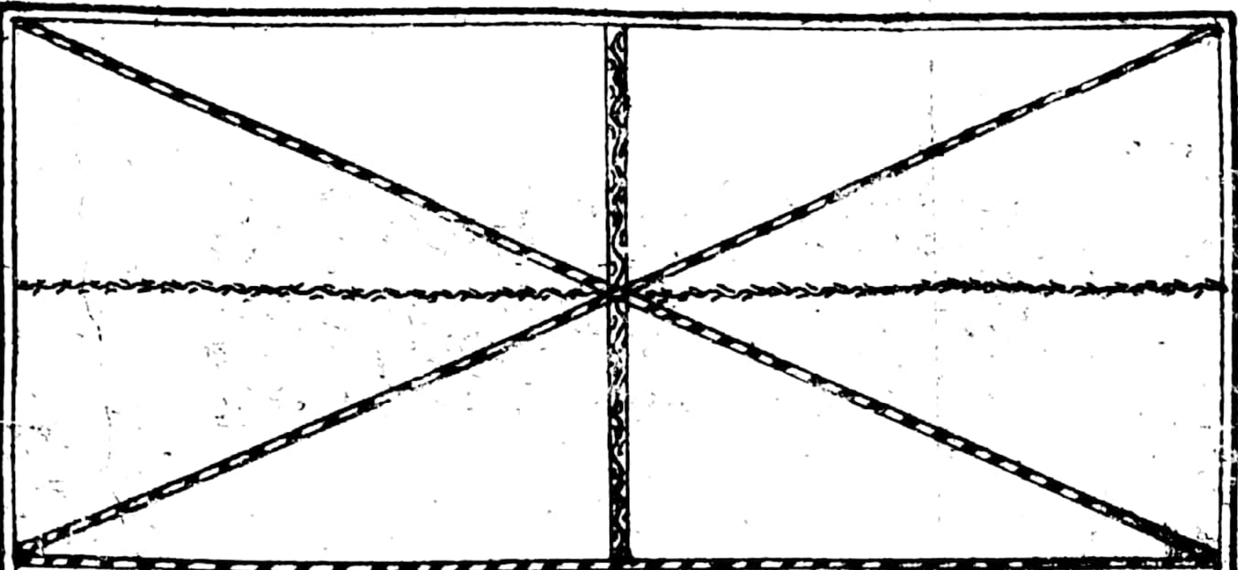
الله يجتبي اليه من يشاء ويهدي اليه من ينيب

مفید طالبان شرح و بیان خصوصاً مبتدیان صرفیان بتبیان منتہیان یعنی حل دقائق میزان مسمیٰ بہ



بار سوم باہتمام احقر الانام محمد عبد الاحد رحمہ اللہ الصمد بماہ ربیع الاول ۱۳۴۵ھ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

الله محمود و محمد حامده فهو الحامد المحمود وصلی الله علیه وعلی آله الرب الودود المعبود وبعد حمد وصلوٰة معترف بنادانی کاز حلیه
کمال عاری محمد عبد الحی اللکهنوی الانصاری ابن مولانا محمد عبد الحلیم اوامه الله الکریم بخدمت اصحاب دانش
و ارباب بینش التماس میدارد که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب الحمید باوائل سنه یکهزار و دو صد و هفتاد
و پنج هجری فارغ گردیدم بدرس کتب درسیه موافق طریقهٔ سنیه نظامیه بخدمت جناب والد دام ظله شاغل شدم بضمن
تحصیل علم صرف که میزان علوم ست فوائد که در حقیقت زوائد اند از زبان درفشان حضرت قبله دام ظله شنیده خواستم که
این فوائد را بسلک تحریر منسلک گردانم چندے برین برآمد که مقصود از قوت بفعل برنه آمد حالا که از کتب صرفیه
بعونه تعالی فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم اراده الهی قرین گردید که مکنون خاطر به بروز رسید شرحی بر
میزان الصرف حاوی برخی از همان فوائد و دیگر زوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده نامش تبیان
فی شرح المیزان نهادم و از اعیان بنی نوع انسان اگر نفعی یابند امید دعاست و اگر بر خطای فقیر که لازم بشریت
است مطلع شوند رجای آنست که مظهر صفت ستاری شوند والله الموفق والمعین وبه نستعین مقدمه پیش از
شروع علم صرف اینقدر دانستن ضرورست که علم صرف علمیست بقواعد که شناخته میشود بآنها احوال ابنیهٔ کلم ای
اموریکه بناهای کلم را عارض میشوند سوای اعراب و بنا همچو تخفیف همزه و اعلال و ابدال و حذف وغیره و مراد
از ابنیهٔ کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و سکنات و موضوع این علم یعنی چیزے که از عوارض
ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود ابنیهٔ کلم ست بحیثیت عروض احوال مذکوره نه مطلقا و آنچه بعضی[1] از محققین
نوشته اند موضوع این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض انتهی عجیب ست زیرا چه برین تقدیر

[1] او مولوی عطا حسین علی ۱۲

لازم می آید که از احوال احوال ابنیه بحث کرده شود واذلیس فلیس غرض ازین علم صیانت ذهن مبتدیست
از خطای لفظی در کلمات عرب نه از جهت اعراب بنا بلکه از راه اصل و بنای کلمه وتفصیل این مقامات مناسب
این مقام نیست تو هرگاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود
بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکنم یا شروع کردن من تصنیف کتاب را باستعانت نام الله حنیس الله
کرحمن ست ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت وغیره و رحیم ست ای رحمت کننده
بر مسلمانان در آخرت سوال بسم الله الرحمن الرحیم چیست جواب آیتی ست از قرآن مجید که نازل شده
است برای فصل میان سُوَر سوال مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد جواب برای
متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه وعلی آله وسلم کُلُّ اَمْرٍ ذِیْ بَالٍ لَا یُبْدَءُ فِیْهِ بِاِسْمِ اللّٰهِ فَهُوَ اَبْتَرُ یعنی هر امر
صاحب شان که ابتدا کرده نشود در ان بنام خدا پس آن امر ابتر ای دم بریده و ناتمام است سوال
بسم الله هم امر ذی بال ست پس لازم آمد که بسم الله را شروع سازم ثم و ثم و این تسلسل محال ست
جواب از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است بدلالة عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش باسم بود
همزهٔ وصل را بجهت کثرت استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شد و حرف با را برائے دلالت بر الف
محذوف مطول دراز می نویسند سوال در آیه بسم الله مجریها و مرسیها همزهٔ وصل را چرا حذف کردند جواب
را کیان کشتی این کلمه را می گویند پس کثرت استعمال متحقق شد سوال در آیه اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمٰنَ وَاِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چرا همزهٔ وصل را حذف کردند جواب این مشابه همان بسم الله است که کثیر الاستعمال ست
سوال در اقرأ باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال آن
سوال حرف با از مبنیات ست و اصل در بنا سکون است و در حروفیکه بنای آنها بر حرف واحد ست
سکون متعذر ست زیرا که ابتدا بساکن ممتنع است پس لابد حرکت داده شود و منجمله حرکات فتحه اخت سکون ست
در خفت پس مناسب بود که با مفتوح میشد مکسور چرا گردید جواب اصل سکون است و سکون عدم حرکت
ست و کسره هم عدیم الوجود است در فعل و اسم غیر منصرف پس بدین مناسبت با را کسره دادند سوال اصل لفظ
الله چیست جواب اصلش اله است بر وزن فعال بمعنی معبود همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس
و عوض همزه الف و لام در آوردند و لام را در لام ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید
و اگر کلمه یا برای ندا داخل کرده شود یا الله بالقطع گفته شود زیرا که الف و لام درین هنگام محض عوض همزه است و تعریف ندائی

غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندا چون معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشد ند الهذا بوصل خوانده شود چون بالله
و بعضی بر آن اند که اصلش لاه است که مصدر است بمعنی احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ او
بمعنی اسم فاعل است ای مرتفع و محتجب از ادراک بصائر پس تیر الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد
بعضی اصلش لاها ست و این لفظ سریانی است چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لاه شد پس تیر الف و لام آوردند و لام را در
لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی بلالحاظ اصل لفظ الله موضوع است برای ذات او حده تخصیکه مستجمع جمیع صفات است
سوال مصنف بجای بسم الله بالله چرا نگفت جواب اول برای موافقت مصحف مجید جواب دوم لفظ بالله متعارف در قسم
است و اینجا مقصود تیمن ست نه یمین پس برای فرق میان یمین و تیمن بسم الله گفت و بالله نگفت سوال رحمن و رحیم کدام
لفظ است جواب رحمن صفت مشبه است بر وزن فعلان و رحیم اسم فاعل است مبنی برای مبالغه نزد سیبویه و زجاج
و بعضی هر دو را صفت مشبه و بعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند سوال رحمن و رحیم از کدام چیز مشتق اند جواب از رحم
سوال رحم متعدی است و صفت مشبه از لازم مشتق میشود جواب فعل متعدی را گاهی لازم میکنند بسوی فعل به ضم
العین پس صفت مشبه از و مشتق میکنند سوال لفظ الله را بر رحمن و رحیم چرا مقدم کردند جواب زیرا چه لفظ الله علم
ذات است و رحمن و رحیم اسم صفات و علم ذات مقدم ست بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چرا مقدم کردند
جواب اول زیرا چه رحمن عام[1] است و رحیم خاص[2] چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم ست بر خاص
سوال بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرد جواب تا دلالت کند بر فضیلت مؤمنان جواب دوم رحمن بمنزله علم ست که اطلاقش
بغیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن در صفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع است بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ و علم مقدم ست بر غیر آن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ حمد و ثنا ثابت
ست مر الله را که پرورش کننده انواع عالم ست سوال بعد تسمیه حمد چرا ذکر کرد جواب برای متابعت کلام مجید
سوال حمدت الله یا احمد الله چرا نگفت جواب برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه دال ست بر آن و فعلیه دال ست
بر تجدد و حدوث سوال الله المحمود چرا نگفت جواب برعایت مقام چه مقام حمد تقاضا تقدیم حمد میکند اگرچه بنظر ذات
ذکر الله اهم است از جمیع امور سوال تعریف حمد چیست جواب ثنا کردن بزبان بر فعل اختیاری محمود نعمت باشد
یا غیر آن و این ست حمد لغوی و اما حمد اصطلاحی پس همان شکر لغوی ست یعنی فعلی که مبنی باشد بر تعظیم منعم بسبب
انعام او از زبان باشد یا جنان یا جوارح و شکر اصطلاحی عبارت ست از متوجه ساختن جمیع اعضا بسوی چیزیکه
برای انجاح او مخلوق شده اند سوال الف و لام چند قسم دارد جواب دو قسم زائد و غیر زائد و آنچه غیر زائد ست دو قسم ست اول اسمی بمعنی

[1] اے باعتبار معنی ۱۲ [2] اے باعتبار معنی ۱۲

الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و نزد اخفش و خوانش بر مضارع در نثر نیز جائز است دوم حرفی و آنچه حرفی نیست او را چار قسم
است یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب
دوم الف لام عهد ذهنی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف لام استغراق
که اشاره باشد بجمیع افراد مدخول او چهارم الف لام جنس که اشاره باشد به نفس ماهیت مدخول بی لحاظ فرد این است آنچه مشهور است
و تحقیق را مقام دیگر است سوال در کلام متن ازین چار قسم لام کدام قسم است جواب لام استغراق ای جمیع افراد حمد و لام جنس
نیز مستقیم است ای جنس حمد و لام عهد خارجی هم میتواند که اشاره خواهد شد بفردی معین از افراد حمد که آن محبوب و مرضی
او تعالی است سوال معنی ثابت از کجا گرفته شد جواب لفظ ثابت متعلق لله بعد لفظ الحمد مقدر است سوال
الحمد للرحمن یا للرحیم چرا نگفت جواب تا اختصاص استحقاق او تعالی برای حمد بعضی از صفات او متوهم نشود سوال
رب کدام لفظ است جواب صفت مشبه است یا مصدر است پس اطلاقش درین مقام بر او تعالی بطرز مبالغه است
سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزیکه دانسته شود بسبب او چیز دیگر بعد ازان
غلبه داده شد اطلاق او بر آنچه ماسوای ذات الهی و صفات اوست که ازو دانسته میشود ذات او تعالی سوال
جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه درین چنین جمع شرط است که مفردش از ذوی العقول باشد و در عالم غیر
ذوی العقول هم داخل اند جواب جمع او بیا و نون باعتبار غلبه دادن افراد عالم که ذوی العقول اند همچون
جن و انسان بر غیر ذوی العقول سوال هرگاه عالم عبارت است از ماسوای ذات الهی و صفات او پس جمع چرا آوردند
جواب جمع آن باعتبار آنست که جنس خاص را هم عالم می نامند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس در حالت
جمعیت شمول اجناس گردید و هرگاه از قول مصنف الحمد لله وهمی پیدا شد که او تعالی فیضان خیرات در آخرت
هم بر کافه عالمیان خواهد کرد همچنانکه او رب العالمین است دفع کرد آنرا مصنف بقول خود والعاقبة للمتقین لفظ
حسن محذوف است ای نیکی آخرت و قیامت ثابت است برای متقین یعنی پرهیزگاران نه برای سائر عالمیان سوال
متقین کدام لفظ است جواب صیغه جمع مذکر بحث اسم فاعل که در اصل موتقیین از باب افتعال است واو
و تا بهم آمدند واو را تا کرده در تا ادغام کردند و کسره بر یا دشوار داشته ساکن کردند باجتماع ساکنین یای
اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانه در غایت تقدس و ما در غایت تدنس پس بفقدان مناسبت
فیضان از مفیض مطلق دشوار است لاجرم حاجت افتاد بواسطه که هم تقدس دارد هم طبع بشریت که رابطه فیض
باشد و آن ذات پاک محمدی است پس بعد تحمید او تعالی صلوٰة فرستادن برین چنین ذات مقدسه

از اهم امورست لهذا مصنف علیه الرحمة فرموده والصلوٰة علیٰ رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین
لفظ نازلة بعد لفظ الصلوٰة مقدرست ای رحمت کامله نازل باد بر رسول او تعالی که نام پاک ایشان محمدست و بر آل
ایشان و اصحاب ایشان همگنان بدانکه صلوٰة در اصل لغت بمعنی دعاست و هرگاه منسوب شود بسوی او تعالی
مراد ازان رحمت و تفضل و احسان میباشد و هرگاه منسوب باشد بملائکه مراد ازان استغفار و هرگاه منسوب
باشد بمومنان مراد ازان دعا گرفته میشود و الف لفظ صلوٰة بدل ست از واو پس حق رسم خط آن بود که بالف مکتوب
شود نه بواو همچو دعا لکن برای تفخیم بواو می نویسند که وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود و رسول بر وزن فعول بمعنی
مفعول ای مرسل و او کسیکه مامور باشد به تبلیغ احکام الٰهی و کتابی و دینی هم او را عطا گردیده باشد و نبی آنکه
مامور باشد به تبلیغ احکام الٰهی عم ست ازانکه کتابی بر و نازل شده باشد یا تابع کتاب رسول سابق باشد
و تحقیق نبی و رسول در بعضی از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظله باید جست و چون نبی ما صلوات الله
علیه صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را اختیار کرد و آل نزد بعضی اصلش اهل ست
بدلیل تصغیرش که اهیل ست و نزد بعضی اصلش اول ست بدلیل تصغیرش که اویل ست و استعمال اهل اعم
است و اما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر رتبه دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست
و آل کناس گفتن درست نیست و مراد ازان یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا عترت و اولاد او یا هر مومن
متقی یا بنو هاشم و اصحاب جمع صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد بآن سرور صلی الله
علیه وسلم با ایمان اگرچه یکساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی صحبت شش ماه معتبر است و نزد بعضی
روایت حدیث هم شرط ست و تفصیل این امور مقام وسیع میخواهد بدان امرست از دانستن و خطابی ست عام برای
هر مخاطب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا بیدار شده بداند آنچه با و گفته میشود اسعدك الله تعالی
فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و در ایراد دعا بعد بدان اشارت ست بسوی شفقت
مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا نگفت جواب بدان تعلق بدل دارد و بشنو بگوش
و فعل دل قوی میباشد از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا نگفت جواب زیراچه مقصود علم و
درایت ست نه خواندن و قرارت سوال باور کن یا بشناس چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان
ازین هر دو لفظ اخصرست سوال بجای بدان اعلم چرا نگفت که مناسب ما قبل و ما بعد میشد جواب تا از
عنفوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود که کتاب بزبان فارسیست سوال جمله دعائیه یعنی اسعدك الخ را بلغت

له ای حاشیه شرح عقائد جلالی

عربی چرا آورد جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زودی
بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی ست بمعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که در محل
دعا افتد معنی مستقبل ازو گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل امریست بآینده سوال یُسعِدُ که فعل مستقبل
ست چرا نگفته جواب برای تفاؤل که تعبیر بماضی دلالت میکند بر آنکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول
بعضے که در اسعد اختصار ست بظاهر راست نمی آید مگر آنکه اختصار اسعد از یُسعِدُ بنظر اصلش که یُاَسعِدُ ست طرد
گرفته شود سوال فی الدارین گفت فی الکونین چرا نگفت جواب فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و
آسمان را و درینجا مراد خاص ست ای دنیا و آخرت که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است سوال افعال
بفتح همزه کدام لفظ ست جواب جمع فعل ست بکسر فا سوال فعل چیست جواب فعل لفظے ست موضوع
برای اینکه دلالت کند بر معنی باقتران بیکے از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ ست جواب
صیغۂ اسم فاعل ست از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضے فرموده اند که بفتح را اسم مفعول ست
از تصرف بمعنی گردانیدن از حالی بحالی نهی ندانم که از لغتی سند شان یافته اند یا از دل خود تراشیده اند سوال افعال
متصرفه در اصطلاح کرامی گویند جواب آنکه از مصدر صیغه های ماضی و مضارع و امر و نهی بر آیند سوال
مصدر چیست جواب هر لفظیکه دلالت کند وضعاً بر معنی مستقل بدون اقتران بیکے از ازمنهٔ ثلاثه او را اسم گویند
پس اگر از چیزے بر آورده نشده و ازو صیغها بر می آیند و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیرا چه
او جای صدور ست که مشتقات ازو صادر میشوند و اگر او خود بر آورده شده است باحداث هیاتی و معنی بالبقای ماده
او را مشتق گویند و اگر نه خود بر آورده شده و نه ازو صیغها بر می آیند او را جامد خوانند چون رجل و آنچه شیخ وقت رحمه الله
تعالی در خلاصه فرموده که اسم بر دو قسم ست مشتق و جامد جامد ماسوای مشتق ست مانند مصدر و غیر آن و آنچه
بعضی از فضلا در فصول رضویه نوشته اند که اسم بر دو نوع ست جامد که از چیزے بر آورده نباشد و مشتق منه
آن انتهی اصطلاحی ست جدید مخالف اصطلاح قدیم که در اصول اکبری می آرد و الجامد لیس مصدراً و لا مشتقاً انتهی
سوال اسم را اسم و فعل را فعل چرا نام کردند جواب نزد کوفیه اسم ماخوذ ست از وسم و وسم بمعنی علامت ست و این نیز علامت
است بر مسمی خود و نزد بصریین ماخوذ ست از سمو که بمعنی علو ست و اسم هم بر فعل علوی و شرافتی دارد که هم مسند و هم
مسند الیه میشود بخلاف فعل که مسند میشود و بس و فعل را فعل نام نهادند بنام اصل او که مصدر ست زیرا که او فعل فاعل ست حقیقة
سوال افعال را مقید بقید متصرفه چرا کرده جواب تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که ازو اینجا بحث نیست

له ای حضرت دیوان محمد رشید جونپوری قدس سره ۱۲ له ای حاجی سید علی رضا اله آبادی ۱۲

چون لیس و نعم سوال افعال متصرفه بر سه گونه چرا گردید جواب هر گاه معنی فعل بزمانه اقتران دارد و زمانه یا گذشته است یا حال یا استقبال پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید سوال کلام مصنف تقاضا میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد و پس لازم آید که ماضی هم سه قسم دارد و ماضی و مستقبل و حال و همچنین مستقبل و همچنین حال و این باطل است جواب مراد جنس افعال متصرفه است و آیراد لفظ جمله برای تنبیه است بر این معنی که تقسیم عام است ماضی و مستقبل و حال سوال ماضی را در ذکر چرا مقدم کرد جواب زیراچه زمانه اش مقدم است سوال می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را ذکر می ساخت جواب چون حال متوسط است میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین دشوار است لهذا ماضی و مستقبل را اولاً ذکر کرده حال را ذکر ساخت هرچه جز این سه چیز است متفرع هم از این سه یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر جامد هم جز این سه چیز است حالانکه از این سه متفرع نیست جواب مراد از قول مصنف هرچه جز این سه چیز است الخ مشتقات اند همچو امر و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بقرینه لفظ متفرع زیراچه مصدر و جامد را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است از تفرع بمعنی بر آمدن از چیزی کذا فی منتهی الارب و قول بعضی متفرع بفتح را صیغه اسم مفعول است بمعنی بر آورده شده انتهی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت بر حدث و بزمانه گذشته تعلق دارد ای مفهوم شود از وجود حدث در زمانه گذشته سوال کلمه لم هرگاه بر مضارع داخل شود معنی ماضی پیدا میکند چون لم یضرب ای نزد آن بکم دور زمانه گذشته پس تعریف ماضی بر این مضارع صادق می آید جواب دلالتش بر زمانه گذشته بسبب عارضه دخول کلمه لم است نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمانه گذشته که در تعریف ماضی معتبر است تعلق وضعی است سوال تعریف ماضی بر لیس و نعم و بئس و امثال اینها صادق نمی آید چه زمانه ماضی از اینها مفهوم نیست جواب خالی شدن اینها از زمانه ماضی امر عارضی است و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال اینچنین افعال را ماضی چرا نامند جواب زیراچه ماضی اسم فاعل است از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذ است پس مناسبت متحقق گردید و هر گاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان حکم او متوجه ساخت و گفت و آخر او ای لام کلمه فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی کدام لفظ است جواب صیغه اسم مفعول و اصلش مبنوی است واو و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها ساکن او را یا کرده و یا را در یا ادغام کرده ما قبل آنرا کسره دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفته اند ع مبنی آن باشد که ماند بر قرار ۞ معرب آن باشد که گردد بار بار ع سوال فعل ماضی مبنی چرا شد جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبه اعراب سوال معانی موجبه اعراب کدام اند جواب فاعلیت و مفعولیت

واضافت جواب اول هم بنا در فعل اصل است و در اصل حاجت استفسار علت نیست قدح بالرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا
شد با آنکه اصل در بنا سکون ست جواب بسبب رعایت مشابهت ماضی باسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها
صفت نکرده چون مَرَرْتُ بِرَجُلٍ قَامَ چنانچه گفته میشود مررت برجل قائم سوال مشابهت اسم چرا فعل را از اصل بنا خارج
کرده جواب هرگاه اسم معرب است باعتبار اصل پس مشابهت بامعرب بنائے ماضی را ضعیف کرده لهذا از اصل بنا خارج شد
سوال اصل در بنا سکون چراست جواب زیراچه بنا ضد اعراب ست اصل در اعراب حرکت ست پس ضد حرکت سکون
پس سکون در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیراچه فتحه اخف
الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل است که دلالت میکند بر حدث و نسبت بزمان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد
جواب دوم فتحه جزء الف ست که الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت گردید
سوال بر فتحه چرا گفت بر نصب چرا نگفت جواب ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات مبنی و حرکات معرب را و رفع و نصب
جر القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب ست در بیان حکم او گفته و آخره و مرفوع باشد الخ چنانچه می آید
قلت حروفه او کثرت ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه است به تقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی
و رباعی سوال حد قلت حروف و کثرت حروف چیست جواب حد قلت حروف سه حرف است که کم ازین فعلی یافته نشد مگر
بعد تعلیل و حذف چون قِ و عِ حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد سوال در تستنصران و
یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند جواب درین باب اعتبار زیادتی تثنیه و جمع و غیره نیست در صیغه
واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر بعارض استثنا هست او بنا بر فتحه یعنی در همه حال آخر
فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام فتحه نخواهد ماند همچو فعلوا که واو جمع آوردند بمناسبت او لام کلمه را
ضمه دادند و برین قیاس امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ ای کرد آن یکمرد در زمانه گذشته و هر صیغه اول
ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست سوال برای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فاء ثلاثی مجرد مفتوح میشود زیراچه ابتدا
بسکون جائز نیست و فتحه اخف حرکات ست و لامش هم مفتوح ست چنانکه گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای
ساکنین در مثل فَعَلْتُ ای وقت اتصال ضمیر بارز مرفوع بسبب سکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه پس برای سه صیغه تنبیه ست
براینمعنی که ثلاثی مجرد سه قسم است مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین خود مستعمل ست و هم موزون آن و مضموم العین و مکسور العین
خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کَرُمَ و سَمِعَ و تقدیم مفتوح العین بنظر خفت است سوال برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر کردند
جواب فا کلمه متحرک خواهد بود برای تعذر ابتداء بالسکون و فتحه اخف حرکات ست و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام اول برای آنست که

سکونش مستلزم التقای ساکنین ست باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات ست سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحد و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان موزون به خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون ضَرَبَ بروزن فَعَلَ مفتوح العین ای زد آن یکمرد در زمانه گذشته سَمِعَ بروزن فَعِلَ مکسور العین ای شنید آن یکمرد در زمانه گذشته کَرُمَ بروزن فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یکمرد در زمانه گذشته بَعْثَرَ بروزن فَعْلَلَ ای برانگیخت آن یکمرد در زمانه گذشته سوال نزد صرفیان وزن چیست جواب برابر کردن لفظی با لفظ دیگر در حروف و حرکات و سکنات و اول را موزون و ثانی را موزون به خوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول را موزون به گویند و ثانی را موزون انتهی زلهٔ قلم ست سوال حروف اصلی در اصطلاح چیست جواب حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب یا حذف یافته شود و در موازنه برابر فا و عین و لام افتد اصلی ست و زائد ضد آن چون تُنْصَرُ بروزن تُفْعَلُ نون و صاد و را اصلی ست یا زائده ست سوال صرفیان برای امتیاز میان حرف اصلی و زائد فا و عین و لام را چرا خاص کردند جواب زیرا چه مخارج سه هستند شفت و حلق و وسط و هیچ فعلی و اسمی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فَعَلَ حرف و هر سه مخارج واقع اند که فا شفهی ست و عین از حلق و لام از وسط سوال این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند عَلَفَ یا نَفَعَ یا لَعَفَ یا فَلَعَ را چرا معین کردند جواب زیرا چه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست نیست بخلاف تراکیب دیگر که عَلَفَ معنی خاص دارد و لعف و فلع مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغها اگرچه جامع حرف و هر سه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند غَلَبَ سوال کلمات عرب بر سمع موقوف اند حاجت بقرار داد حروف اصلی چیست جواب احاطه جمیع الفاظ بسمع محال ست پس ضرورت قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود و فائده آنکه برابر فا افتد او را فا کلمه و آنکه برابر عین افتد آنرا عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر لام اول افتد او را لام کلمه اول و آنچه برابر لام دوم افتد آنرا لام دوم خوانند سوال در موزون به رباعی چرا لام مکرر کردند جواب زیرا چه موزون به رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه لام است پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانه آینده تعلق دارد ای مفهوم شود از و پیدا شدن کاری در زمانه آینده سوال چنین فعلی را مستقبل چرا میگویند جواب زیرا چه مستقبل بکسر با اسم فاعل از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده ماخوذ ست پس مناسبت متحقق گردید سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد جواب مراد از حدث اخبار حدث ست نه انشای آن و در امر انشای حدث ست نه اخبار آن سوال تعریف مستقبل بزمانه ماضی که مدخول حرف شرط باشد

ے۱ ای ملا علاؤ الدین رحمه الله ۱۲ ے۲ ای باستقلال نه بتبعیت چنانچه در الحاق حرف زائد تابع ماقبل خود ست ۱۲ ے۳ ای خورش ستوران و دیگر بهائم ۱۲

صادق می آید چون اِنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ جواب دلالت ماضی بر زمانه آینده بسبب عارضه دخول حرف شرط
است نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر است تعلق وضعی است و هرگاه فارغ شد
مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت و آخر ای لام کلمه فعل مستقبل مرفوع
ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایما است بآنکه فعل مستقبل معرب است ای مختلف میشود باختلاف
عوامل مختلفه در عمل سوال عامل رفع فعل مستقبل کدام است جواب عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل ناصبه و
جازمه و این است قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین رافع او وقوع او موقع اسم فاعل است سوال معانی موجبه
اعراب ای فاعلیت و مفعولیت و اضافت در فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش چیست جواب مشابهت
تامه آن باسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکنات و دخول لام تاکید بر هر دو چون اِنَّ زَیْداً لَیَقُوْمُ و اِنَّ زَیْداً لَقَائِمٌ
و وقوع هر دو صفت نکره چون مَرَرْتُ بِرَجُلٍ یَضْرِبُ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ضَارِبٍ فائده القاب حرکت معرب سه رفع و نصب و جر
و رفع را از انجهت برفع نامیدند که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از آن گویند که وقت
تلفظ او هر دو لب بر حال خود منتصب و قائم میباشند و جر را جر از آن گویند که وقت تلفظ او لب زیرین منجر بزیر میشود
والقاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسر است و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول انضمام هر دو لب و فتح را فتح بسبب
انفتاح دهن وقت تلفظ او و کسر را کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم است حرکات
معرب و مبنی را مگر بعارض استثناست از بودن آخر مستقبل مرفوع یعنی آخر فعل مستقبل بهمه حال مرفوع شود مگر
بسببی مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تفتازانی
گفته است که مضارع با نون ضمیر جمع مؤنث مبنی است چراکه معرب بودنش بسبب مشابهت تامه بود که باسم فاعل میداشت
و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث که اتصالش خاصه فعل است متصل گردید ترجیح جانب فعلیت گردید پس باصل خود
که بنا است راجع خواهد شد و مضارع با نون تاکید ثقیله و خفیفه نیز مبنی است بسبب شدت اتصال او که بمنزله
جزو کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل نون داخل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه و اگر بر نون
آید لازم آید اعراب مبنی زیراچه نون حرف است و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجبه اعراب مبنی است
چون تَفْعَلُ یَفْعَلُ تُفْعَلُ یُفَعِّلُ یُفْعِلُ ای خواهد کرد آن یکی در زمانه استقبال و سه صیغه اول ثلاثی است و صیغه
رابع رباعیست سوال ثلاثی را سه صیغه چرا آورد جواب برای تنبیه بر اینکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم
مفتوح و هم مضموم لیکن مضموم العین خود مستعمل نیست بلکه موزون او مستعمل است و مفتوح العین خود هم مستعمل است

وحالا بعد بیان موزون به بیان موزون صیغها باید بترتیب موزونات ماضی چون یَضْرِبُ بروزن یَفْعِلُ مکسور العین ای خواهد زد آن یکمرد در زمانه آینده یَسْمَعُ بروزن یَفْعَلُ مفتوح العین ای خواهد شنید آن یکمرد در زمانه آینده یَکْرُمُ بروزن یَفْعُلُ مضموم العین ای بزرگ خواهد شد آن یکمرد در زمانه آینده یُبَعْثِرُ بروزن یُفَعْلِلُ ای خواهد برانگیخت آن یکمرد در زمانه آینده اما حال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانه موجود تعلق دارد وصیغه حال همچو صیغه استقبال است مانند یفعل ای میکند آن یکمرد در زمانه حال و قس علیه پس آخر او مرفوع است مگر بعارض همچو آخر صیغه استقبال سوال صیغه چیست جواب صیغه در لغت بمعنی زر در بوته انداختن است کذا فی بعض الشروح و نیز صیغه بمعنی اصل است گفته میشود هو من صیغة کریمة یعنی از اصل بزرگ است کذا فی منتهی الارب و در اصطلاح صرف عبارت است از هیئتی که حاصل شود کلمه را بترتیب حروف مع حرکات و سکنات سوال در کلمه امر از تقی ترتیب حروف کجاست جواب باعتبار اصل او زیراچه اصلش اِوْقِ است سوال در اِوْق سکنات کجا اند یک سکون است جواب مراد از سکنات جنس سکون است نه تعداد سکون سوال کلمه همچو برای تشبیه است و میان مشبه و مشبه به مغایرت ضرور است و اینجا صیغه حال عین صیغه استقبال است جواب اتحاد در لفظ است و تغایر در معنی و اینقدر تغایر در معنوی برای تشبیه کافی است و اگر خدشه کنی بدین تقریر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیراچه صیغه عبارت است از هیئت لفظی و در لفظ اتحاد محض است پس چگونه تشبیه راست آید رفعش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ است اما هر دو لفظ باعتبار معنی تغایر دارند و اینقدر کافیست سوال چرا برای حال صیغه علحده وزنے جدید موضوع نکردند جواب زیراچه زمانه امریست مقتضی و متجدد و نیست او را قرار و ثبات و زمانه حال در حقیقت امریست اعتباری لهذا از پایهٔ اعتبار ساقط کرده تابع مستقبل کردند سوال زمانه حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید پس مناسبتے بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغه حال را تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی جواب بسبب آنکه صفت استقبال مر زمانه حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت مضی او را ثابت نشده است بعد انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع مستقبل کردند و هر یکی از ین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلی است که دلالت کند بر حدث با اقتران بزمانه حال و آینده چون یضرب ای میزند یا خواهد زد آن یکمرد در زمانه حال و استقبال پس صیغه مضارع مشترک است میان حال و استقبال چنانچه علامه تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت است و در استقبال مجاز و نزد بعضی برعکس آن سوال بر تقدیر اشتراک او تعریف فعل بر صادق

ل) نام ظرفی که چاک کرده از گل ساده دران طلا و نقره گداز کنند ۱۲ غیاث

ع) وقیل بمعنی تعرض لماده الکلمة ۱۲-۱۲

ع) یعنی اگر باشند فلا وقوع ... مغرب ۱۲

ع) و لاحمال گفته که معنی ظاهر است زیراچه هنگام ظهور از وزن محمول بر حال میشود و بوجود قرینه محمول بر استقبال پس حال حقیقت خواهد شد ۱۲ منه رح

ع) ای حقیقت است در استقبال و مجاز است در حال زیراچه حال امریست منقضی تا آنکه بعضی بعدم تحققش قائل شده اند ۱۲ منه رح

نخواهد آمد چه در فعل اقتران به یکے از ازمنهٔ ثلثه معتبر ست و در مضارع دو زمانه شدند جواب در دو زمانه یکے
هم موجود است سوال این فعل مضارع چرا نام نهادند جواب مضارع بکسر را اسم فاعل است از مضارعت
بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابه است باسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چارده
کلمه گفت چارده صیغه چرا نگفت جواب تا دلالت شود بمنزله صراحت بر وضع چراکه قید وضع در تعریف کلمه معتبر
است تثنیه مضارع را غابر هم میگویند از غبور بمعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه اش هم باقی ست
یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث
غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر
راست ای واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مر بمعنی خاص دلالت میکند برآنکه هریک از صیغهائے مذکور خصوصیت بمعنی
واحد دارد حالانکه بعضی ازین صیغها مشترک اند همچو تفعل که مشترک است میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر
و فعلتما که مشترک است میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر جواب لفظ مر درینجا زائد است برای حسن کلام و دو ازان
مر حکایت نفس متکلم راست و در ازدیاد لفظ حکایت و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه متکلم بنفسه حکایت
میکند و خبر میدهد از آنچه در دل اوست در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح
مذکر و مؤنث یکسانست و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان است این چارده صیغه
گردیدند و قیاس مقتضی آن بود که هیژده صیغه بعدد اقسام فاعل باشد چراکه فاعل یا غائب است یا مخاطب یا
متکلم و هریک یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هریک ازین شش یا واحد یا تثنیه یا جمع هیژده قسم شدند و هرگاه
که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک ست میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه اش مشترک ست
میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجائے شش صیغه اش تصور باید کرد و چون منجمله شش صیغه اش
دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد پس از هیژده بعد از اسقاط چار چارده باقی ماند سوال فعلتما مشترک
است میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف را می بایست که یکجا می آورد و سیزده صیغه قرار میداد
چنانچه صاحب فصول کرده است جواب برائے تسهیل فهم مکرر ذکر کردند و هریکے ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است
معروف که آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل ما لم یسم فاعله نیز نامند سوال معروف چیست و مجهول چیست
و چرا این نام نهادند جواب معروف فعلیست که نسبت کرده شود بسوئے فاعل جلی باشد چون ضرب زید یا خفی
چون تخلّق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شد لهذا او را معروف

نام نهادند و مجهول فعلیست که نسبت آن بفاعل نکرده شود بل بمفعول خواه جلی باشد چون خلق العالم یا خفی
چون تخلق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نا دانسته شده و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول
نامیدند و هر یکی ازین ای معروف و مجهول بر دو گونه است اثبات و نفی سوال اثبات مصدر است بمعنی
ثابت کردن و نفی مصدر است بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خوانند گفت جواب اینجا
اثبات بمعنی مثبت است و نفی بمعنی منفی سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب مثبت فعلی است که
معنی مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زد زید و منفی فعلیست که معنی
مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای نزد زید
بحث اثبات فعل ماضی معروف فعل کرد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث
اثبات فعل ماضی معروف فعلا کردند آن دو مردان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی
معروف فعلوا کردند آن همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر غائب بحث الخ فعلت بتاء ساکن کرد آن یک
زن در زمانه گذشته صیغه واحد مؤنث غائب بحث الخ فعلتا کردند آن دو زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مؤنث
غائب بحث الخ فعلن بلام ساکن کردند آن همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مؤنث غائب بحث الخ فعلت بفتح
تا کردی تو یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ فعلتما کردید شما دو مردان در زمانه گذشته صیغه تثنیه
مذکر حاضر بحث الخ فعلتم کردید شما همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر حاضر بحث الخ فعلت بکسر تا کردی تو یک
زن در زمانه گذشته صیغه واحد مؤنث حاضر بحث الخ فعلتما کردید شما دو زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مؤنث
حاضر بحث الخ فعلتن بتشدید نون کردید شما همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مؤنث حاضر بحث الخ فعلت بضم
تا کردم من یک مرد یا یک زن در زمانه گذشته صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فعلنا کردیم ما دو مردان
یا دو زنان یا ما همه مردان یا ما همه زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ
سوال بحث ماضی را بر بحث مضارع چرا مقدم کرد جواب زیرا که زمانه ماضی مقدم است بر زمانه حال و
استقبال سوال غائب را بر حاضر چرا مقدم کرد جواب زیرا چه غائب معدوم است و حاضر موجود و عدم مقدم
است بر وجود بحسب زمان سوال حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد جواب بسبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر
را بر مؤنث چرا مقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین است سوال در فعلا الف چرا زائد
کرده شد جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل است سوال الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چیست امقرر

کرده شد جواب تا دلالت کند بر آنکه ضمیر مرفوع منفصل تثنیه است سوال در فعلوا واو چرا زائد کرده شد
جواب دو واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعلست سوال واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد جواب
تا دلالت کند بر هُمو سوال هُمو کدام لفظ است موافق قیاس هُمو ست چرا که مفرد وش هُو ست جواب هُمو ست
بسبب اجتماع دو واو و بنظر اتحاد مخرج واو و میم که هر دو شفتی هستند بجای یک واو میم را آوردند سوال در هما
از تثنیه است ها چرا اشد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام لفظ است جواب مختصر همو ست بحذف
واو سوال ها و میم نیز دلالت میکند بر هما و هم پس چرا الف و واو را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت
جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت
واو سوال در رمَوا چرا میم را ضمه ندادند جواب اینجا هم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصل رمیوا ست یا را
بسبب فتحه ماقبل با الف بدل کردند و الف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو یا ست و آن مضموم است
و بعد اعلال رمَوا ماند و بهمان ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در رمَیا با وجود یافتن قاعده چرا یا را الف
نکردند جواب اگر الف میکردند مشابهت بواحد میشد سوال در رضُوا ضاد ماقبل واو نیست چرا که اصلش
رضیوا ست پس چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه دادند جواب این ضمهٔ ضاد بجهت مناسبت واو نیست
بلکه ضمهٔ یا ست که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمهٔ یا را نقل کرده بضاد دادند بعد سلب حرکت ضاد را و
یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و امثال آن بعد واو جمع الف چرا می نویسند جواب
تا فرق شود میان واو جمع و واو عطف چون حضروا و قتلوا سوال عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آید
فصل میان حرف عطف و معطوف سوال برای فرق هر دو واو حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر
نکردند جواب اول در حروف تهجی اول نظر بر الف افتاد و چون آنرا گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم
لائق زیادت حروف علت اند و خفیف ترین اینها الف است پس از دیگرش انسب دانسته شد سوال در
فعلَتْ تا چرا زائد کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تاء ساکن علامت مؤنث است
سوال تا را چرا علامت مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدائش به نسبت مذکر در مرتبهٔ دوم است که اول
آدم علیه السلام و حوا علیها السلام پیدا شدند و تا نیز از مخرج دوم است چرا که مخرج آن وسط الفم است و
آن مرتبه ثانی است به نسبت حلق و اینقدر مناسبت کافیست سوال وجه تخصیص تا برای این معنی که علامت
مؤنث قرار داده نماند کرده شد و حیثیت دیگر حروف همچو سین و شین هم از مخرج ثانی هستند

جواب در تا ترجیحی دیگر ست یعنی مبدل شدن آں از حروف مدّ ولین که در زیادت اصل اند چوں التسر که در اصل
اتیسر بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت مؤنث ست ساکن چرا
گردید جواب تا توالی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب دلالت بر حدث و نسبت سوئے فاعل
و نسبت سوی زمان ثقیل ست پس سکون تا مناسب او شد سوال در فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب
الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست و تا علامت مؤنث ست چنانچه گذشت سوال از فَعَلْنَ تا فَعَلْنَا لام را ساکن
چرا کردند با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد جواب تا چار حرکت پے در پے در لفظیکه بمنزله کلمه واحد ست جمع
نشود که این مکروه ست سوال نون فَعَلْنَ را ساکن میکردند جواب این نون علامت جمع مؤنث ست و
علامت شئ تغیر را نه پذیرد سوال اگر عین کلمه را ساکن میکردند تاهم توالی اربع حرکات لازم نمیشد جواب
این توالی اربع حرکات از آوردن نون پیدا شده و امکان آں بسبب آنکه علامت ست ممکن نشد
پس قریب او را که لام ست ماخوذ کرده ساکن کردند سوال در فَعَلَتَا چار حرکت پے در پے جمع شده اند
جواب تا را حرکت بسبب الف داوند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن ست زیرا چه در اصل
واحد ساکن بود سوال در ضَرَبَكَ چار حرکت پے در پے جمع شدند جواب کاف ضمیر مفعول ست و اتصال و قوتی
ندارد پس این لفظ بمنزله کلمهٔ واحده نیست سوال در هُدَبِدٌ چار حرکت جمع شد جواب اصلش هُدَابِدٌ بود برای
قصر الف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فَعَلْتُنَّ چرا نگفتند جواب تا
اجتماع دو علامت تانیث یکے تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل ست و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس
بواحد مؤنث غائب می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بدیگر صیغهائے میشد سوال
در حُبلیات که جمع حبلی ست دو علامت تانیث جمع شدند جواب اینجا دو علامت تانیث یکے یا که مبدل ست
از الف حبلی دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مُسلِمَات که جمع مسلمة و در اصل مسلمتات بود و دو
علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع میشدند لهذا مکروه پنداشته یکے را حذف کردند سوال
الف حبلی بیا چرا بدل شد جواب زیرا چه اگر بدل نمیکردند الف در حال جمع باجتماع ساکنین مے افتاد
و حذف آں بسبب لزوم آں جائز نیست پس ضرورةً بدل کردند و چوں یا اخف ست از واو لهٰذا
بیا بدل شد سوال در فَعَلْنَ هم اگر تا را باقی میداشتند دو علامت از یک جنس نبودی جواب فعل
ثقیل ست از اسم بسبب دلالت آں بر حدث و نسبت بسوی فاعل و نسبت بسوی زمان بخلاف اسم لهٰذا اجتماع دو علامت مطلقاً

زیراکه ضمیر مرفوع متصل شده بکلمه گردیده است ۱۲

برای آنکه در آخر ضمه و جهات شده پس بر مقصود منه ۱۱ مراح

یعنی واحد مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و واحد متکلم ۱۲

در فعل ممنوع شد سوال نون چگونه علامت جمع مؤنث ہست جواب نون ہر ہُنَّ دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث است سوال در فعلت تا چرا زائد شد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب و فاعل فعلت سوال این تا را حرکت چرا دادند جواب تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب سوال فتحه چرا دادند جواب اول زیرا چه تا ر اَنتَ که ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح ہست جواب دوم فتحه مناسب شان مذکر ست که غالب وفوق میشود سوال ضمه ہم غالب میشود جواب ضمه قویست و متکلم ہم قویست چه صدور کلام از دست پس ضمه مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولیٰ ہست پس اگر در واحد مذکر مخاطب ہم تا را ضمه میدادند التباس میشد سوال تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا قرار داده شد جواب زیرا چه نسبت مفرد قلیل الاستعمال ست سوال پس التباس لازم آمد جواب بسبب قلت استعمال آن التباس ہم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردید و وجه شمار کردن این صیغه دوجا از سابق معلوم شد فتذکر سوال در فعلتما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند جواب تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب دراز کردن فتحه پیدا میشود سوال در فعلتما می بایست که حرف دیگر زائد میشد والا التباس بالف اشباع لازم می آید جواب نکات این فن بعد الوقوع میشوند لحاظ جامعیت نباید ساخت و شارح محقق[1] جواب داده که در ضربا و ضربا بقرینه ذکر مرجع فرق حاصل ست چون زید ضرب و زیدان ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمیشود قبل او و ما میگوئیم که فرق در مخاطب ہم حاصل ست بدین طور که ضربت انت و ضربتما انتما فافهم سوال میم را خاص کردند چرا حرف دیگر زائد نکردند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب ست سوال در انتما میم را چرا زائد کردند مفروش انت ست جواب برای موافقت ہما که میم دران آورده شد چنانچه گذشت سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب زیرا که تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد[2] مرحرکة فاعل را که رفع ہست سوال در فعلت و فعلت چرا تا را ضمه ندادند جواب برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس بالف اشباع ہم نیست جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود سوال اگر میم زائد ہست علامت جمع مذکر کدام چیز ہست جواب علامت جمع مذکر محذوف ہست زیرا چه اصل فعلتم فعلتمو بود واؤ در طرف افتاد و ما قبل او ضمه ہست واو را حذف کردند ضمه میم را وجهی نماند حذف نمودند و ہنگام اتصال ضمیر چون واو در طرف نا فتد اعاده آن میشود نحو فعلتموہ سوال در فعلت تا چرا زائد کرده شد جواب دال است

ــه۱ ای ملا علاء الدین رحمة الله تعالی ۱۲

ــه۲ اشاره است بآنکه فاعل مظهر باشد یا مضمر برای ہر فعل ضرورست بخلاف تاکید ۱۲

ــه۳ والتباس ہم چیزے نیست ۱۲

برانتِ وضمیر واحد مؤنث مخاطب وفاعل فعلتِ سوال تارا کسرہ چرا دادند جواب اول زیراچہ تا ہا انت مکسور است جواب دوم کسرہ مناسب شان مؤنث است کہ مغلوب وتحت است جواب سوم کسرہ جزء یا ست و یا علامت مؤنث است در ہذی سوال در فعلتنّ نون را تشدید از کجا رسید بآنکہ نون علامت جمع مؤنث است ہمچو نون ضربن جواب ہرگاہ در تثنیہ میم زائد شد در جمع ہم زائد کردہ شد تا موافق تثنیہ شود پس اصل آن فعلتمن شد میم ونون قریب مخرج بودند لہذا میم را نون کردہ در نون ادغام کردند سوال در فعلتُ تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم انا ست وحرفی از حروف انا قابل زیادت نیست بجہت التباس با صیغ دیگر چہ اگر الف را زائد میکردند با تثنیہ مذکر غائب ملتبس میشد واگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث مشتبہ میشد پس تا را اختیار کردند زیراچہ در اخوات او چون صیغہ واحد مذکر حاضر وغیرہ تا زائد کردہ شد سوال اگر تا را زائد کنند التباس بچیزے نخواہد شد جواب کثرت استعمال وحدان حکایت نفس متکلم مانع تطویل صیغہ اش گردید سوال تا را ضمہ چرا دادند جواب تا ضمیر فاعلست وفاعل مرفوع میشود پس ضمہ مناسب شد مرحرکت فاعل را سوال در فعلنا نون از کجا رسید جواب این نون ماخوذ است از نحن کہ ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست سوال الف چرا زائد کردہ شد جواب تا ملتبس نشود بفعلن سوال عکس چرا نکردند جواب تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیراچہ معنی فعلنا کثرت دارد از معنی فعلن چہ فعلن اطلاقش بر تثنیہ نمیشود بخلاف فعلنا کہ اطلاقش بر تثنیہ ہم میشود سوال در صیغہ مفرد متکلم گاہ مذکر ومؤنث شریک کردہ شد التباسی پیدا شد جواب التباس قلیل است وبرای رفع این التباس قلیل مشاہدہ کافیست چراکہ متکلم در اکثر احوال مشاہد میشود واگر مشاہد نشد امتیاز بہ آواز میتواند شد مشابہت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر ست اعتبار ندارد وبہمین وجوہ در صیغہ دوم متکلم تثنیہ وجمع مذکر ومؤنث یکسان کردہ شد سوال برین تقدیر برائے متکلم دو صیغہ قرار دادن حاجت نبود بلکہ یک صیغہ کافی بود واز مشاہدہ وغیرہ التباس لازم نمی آمد جواب واحد مخالف است مر تثنیہ وجمع را ومیان تثنیہ وجمع مناسبتے ست واصل تخالف صیغ ست مہما امکن پس برای واحد صیغہ علیحدہ مقرر شد برای تثنیہ وجمع علیحدہ سوال مذکر ہم مخالف است مر مؤنث را واصل تخالف صیغ است مہما امکن پس برای ہر دو صیغہ علیحدہ چرا مقرر نکردند جواب در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار وعدم التباس بسیار اتحاد صیغہ ہر دو بوقوع آمد فصل در لغت بمعنی جدا کردن است وآوردن این لفظ تنبیہ ست بر آنکہ این مبحث از مبحث سابق جدا ست این ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی

له برای افادہ لسوے واحد مؤنث با عر حال با حرف تنبیہ ۱۲

معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فائے فعل را ضمه کن و عین فعل را کسره ده در دو حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضَرَبَ یا مضموم العین چون کَرُمَ واما اگر مکسور العین ست چون سَمِعَ پس کسره بحال خود ماند ولام کلمه را بر حالت خود بگذار تا فعل ماضی مجهول گردد سوال معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد جواب زیرا که معروف اصل است ومجهول فرع وی که ازوی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع سوال باعث وضع مجهول چیست جواب خساسة ورذالة فاعل یا عظمت فاعل یا عدم علم فاعل یا شهرت فاعل گاهے باعث میشود بر ترک فاعل وایراد فعل مجهول نحو شُتِمَ الامیرُ وقُتِلَ الزانی وسُرِقَ المالُ وخُلِقَ الانسانُ ضعیفا سوال در ثلاثی مجرد صیغه فُعِلَ برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد جواب زیرا چه معنی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول امر یست غیر معقول پس صیغه آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره کریه وثقیل است سوال فُعِلَ بکسر اول وضم ثانی چرا مقرر نکردند جواب این وزن بسیار مستکره است زیرا چه در فِعُل هبوط است وطلب خفت بعد ثقل و در فُعِل عروج است وهبوط اسهل هست از عروج سوال لام کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود داشتند وتغیر ندادند جواب زیرا چه آخر ماضی مبنی است ومبنی تغیر نپذیرد سوال درما ورای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید جواب هر حرفیکه متحرک باشد اورا ضمه داده شود وسوای ماقبل آخر وماقبل آخر را کسره وحروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تُفُعِّلَ وتُفُوعِلَ وافْتُعِلَ واُفْعُلِلَ واسْتُفْعِلَ وافْعُنْلِلَ واُفْعُوعِلَ وهمزهٔ این اوزان تابع حرف ثالث است یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر بلحاظ آنکه اصل در همزهٔ وصل کسره است اورا مکسور سازند خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید واین ثقیل است وحرف ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میّت ست سوال در تُفُعِّلَ وتُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند جواب بر تقدیریکه ماقبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند مشابه میشدند بمضارع معروف فَعَّلَ واگر در ثانی فا را ضمه نمیدادند مشابه میشدند بمضارع معروف فَاعَلَ ای تُفَاعِلُ وبر تقدیریکه فتحهٔ ماقبل آخر باقی میداشتند اگر فا کلمه را ضمه نه میدادند ملتبس شود بمضارع مجهول فَعَّلَ وفَاعَلَ اوّل باوّل وثانی بثانی سوال در اُفْتُعِلَ واُسْتُفْعِلَ تا را چرا ضمه دادند جواب اگر تا را ضمه نمیدادند وفتحه باقی میداشتند بر وقت وصل همزه بماقبل خود ووقف آخر هر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامر میشد زیرا چه مثلا وافْتَعِلْ درین هنگام میگردید باقی را برین قیاس کن بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَ کرده شد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل

[1] دریں امثله لف ونشر مرتب است ۱۲ [2] از تفافل بنا کرده شد الف به سبب ضمه ماقبل واو شد ۱۲ [3] اگر گوئی که باب انفعال لازم است مجهول ازان چگونه راست آید خواهم گفت که تعدیهٔ آن بحرف جر میتواند وبعد تعدیه مجهول گرفته خواهد شد

ماضی مجہول فُعِلَا کردہ شدند آن دو مردان فُعِلُوا کردہ شدند آن ہمہ مردان فُعِلَتْ کردہ شد آن یکزن فُعِلَتَا
کردہ شدند آن دو زنان فُعِلْنَ کردہ شدند آن ہمہ زنان فُعِلْتَ کردہ شدی تو یکمرد فُعِلْتُمَا کردہ شدید شما
دو مردان فُعِلْتُمْ کردہ شدید شما ہمہ مردان فُعِلْتِ کردہ شدی تو یکزن فُعِلْتُمَا کردہ شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ
کردہ شدید شما ہمہ زنان فُعِلْتُ کردہ شدم من یکمرد یا یکزن فُعِلْنَا کردہ شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ
مردان یا ہمہ زنان فی دربیان معانی این صیغ لحاظ زمانہ وصیغہ وبحث باید داشت حوالہ بر متنذکر کردہ

تفصیل آن تطویل کردم **فصل** اینہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود چون خواہی کہ
فعل ماضی نفی ای منفی بنا کنی مای نفی ای مائیکہ دلالت بر نفی فعل کند در اول اواخر فعل ماضی در آر
سوال نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفتہ شد جواب کلام در فعل ماضی ہست وہمین جہت قبل
لفظ نفی موصوفش محذوف کردہ شد وحمل نفی کہ مصدر ہست بر آن نمی تواند شد لہذا بمعنی مفعول گرفتہ
شد تا حمل صحیح باشد سوال لفظ مای نفی را در اول ماضی چرا آوردند جواب کلمہ مای نفی برای صدارت ست
تا از ابتدا بر سامع ہویدا شود کہ این کلام منفی ست ومای نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نکند زیرا چہ ماضی مبنی ہست بر فتحہ
آخرش تغیر نپذیرد چنانچہ بود ای لفظ ماضی قبل دخول مای نفی ہمبر آن طریق باشد لیکن عمل در معنی کند دگر
وارد میشد کہ مای نفی عمل در معنی ہم نکند چرا کہ معنی فعل ماضی ہمچنانکہ بود باقی ماند ونفی از کلمہ مای نفی مستفاد
میشود جواب داد از ان مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گردانید ای مراد من مجاز العمل در
معنی ضم حرف نفی ست بدینطور کہ سابق اثبات مستفاد میشد حالا از مجموع صیغہ نفی مستفاد خواہد شد نہ آنکہ در
معنی آن فعل تغیرے راہ می یابد سوال مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد جواب زیرا چہ مثبت اصل ست ومنفی
فرع آن سوال نفی ماضی ہمچنانکہ از کلمہ ما حاصل میشود از کلمہ لا نیز حاصل میشود چنانچہ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰی لیس مصنف رح
تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود جواب زیرا چہ دخول کلمہ لا بر ماضی کمتر ہست بخلاف کلمہ ما لہذا ذکرش نہ ساخت

بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَ نکرد آن یکمرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی
فعل ماضی معروف مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ
مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا معانی این صیغ از معانی صیغہای سابق کہ بتفصیل بیان کردہ شدند ظاہر خواہد شد

بحث نفی فعل ماضی مجہول مَا فُعِلَ نکردہ شد آن یکمرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی
فعل ماضی مجہول مَا فُعِلَا مَا فُعِلُوا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُمْ

مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا معانی این صیغ ظاهر اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل
ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکے را از علامت های مضارع در اول ادای در اول فعل
ماضی واین بر تقدیر قول باشتقاق مضارع از فعل ماضی چنانچه علامه تفتازانی در شرح زنجانی قائل
بآن شده وآنچه بعضے از محققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ صرفی
نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع ومؤید این قول ست آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل ست و ماضی نیز فعل ست
باهم مناسبت بسیار ست لهذا یکے از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست فعل مضارع با و مناسبت ندارد و فعل
ماضی بجهت تقلیل تغیر مناسبتے با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق شد بخلاف مضارع که در و تغیر بسیار ست و بعضی
از صرفیان فرموده اند که مصدر اصل ست و ماضی فرع وی و چیزیکه بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که
بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی اصل و ماده آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانه گذشته ماخوذ ست و آن در مضارع
باقی نمیماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و بریں قول بنای یَفْعَلُ از فَعْل بسکون عین است نه از فَعَلَ
ماضی و ضمیر کلمه آن و در متن راجعست بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن
ست اگرچه خود فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در اول اصول مضارع در آر **سوال** بعد
ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نمود نه ذکر امر و غیره **جواب** زیراچه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع
سوال علامت کرا میگویند **جواب** علامت آنرا گویند که با و شناخته شود چیزے چنانچه مضارع بدخول یکے از حرف
آتین شناخته میشود **سوال** مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا نساختند **جواب** زیراچه
بر تقدیر نقصان باقی میماند کلمه معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمه معرب بر سه حرف ست و این توجیه در
ثلاثی مجرد ست و ثلاثی مزید و رباعی را بر و قیاس کردند **سوال** در ماضی اگر این حروف را زائد میکردند و در
مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آمد **جواب** لائق بزیادت مضارع است زیراچه مزید علیه بعد اصل میشود و مضارع
هم بعد ماضیست **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی آوردند نه در آخر **جواب اول** تا از عنفوان تکلم مضارع
معلوم شود که مضارع است و اگر در آخر می آوردند یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت
میدیدند مضارع می دانستند و در ین صورت انتشار لازم می آمد **جواب دوم** اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند
به بعضے از صیغهای ماضی التباس میشد و یا را بریں حمل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح
میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چار حرف دارد چون دَحْرَجَ وَ اَكْرَمَ وَ قَاتَلَ وَ صَرَّفَ مضموم میشود **سوال** حروف مضارع را در

۱۵ اے مولوی [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible] ماضی ۱۲ [illegible] چون فَعَلَا فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلْتَ فَعَلْنَ ۱۲

ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند جواب فتحه اخف الحرکات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتح مناسب آن شد سوال در مضارعی که ماضی آن چهار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا میشود جواب اول چهار حرفی فرع ثلاثی است که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمه نیز فرع فتحه است پس فرع را به فرع دادن اولی است سوال ضمه فرع فتحه چگونه است جواب زیرا چه وقت تلفظ فتحه لب حال خود میماند و وقت تلفظ ضمه لب حال خود نمی ماند و بقاء حال اصل است به نسبت تغیر جواب دوم اگر در یکرم یا را فتحه دهند التباس برود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چهار حرف دارد سوال در یُدَحرِج و یُقاتِل و یُصَرِّف اگر فتحه میدادند التباس بچیزی نمیشد پس می بایست که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را بر آن حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن جواب چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت واحده میشد لهذا اینجا حمل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی است و در کلمات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است چنانچه تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ را بر یَعِدُ حمل میسازند و در بعضی لغات در غیر چهار باب مذکور هنگامیکه ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسر ماضی حروف مضارع را کسره میدهند چون نِعلَم و نِستَنصِر و بعضی یا را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا سوال برای دلالت بر کسره ماضی کسره حروف مضارع را چرا اختیار کردند نه کسره حرف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع زائد اند و تصرف در زائد بهتر است جواب دوم تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود و فا کلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذار سوال در ثلاثی مجرد فاء فعل را چرا ساکن کردند جواب تا اجتماع چهار حرکت پی در پی لازم نیاید سوال در رباعی چرا فاء فعل را ساکن نمی کنند جواب هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر در ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن میکردند و فاء فعل را بر حال خود میگذاشتند تاهم هیچ قباحت نمیشد جواب اجتماع چهار حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون او ممکن نیست زیرا چه ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد لهذا فاء فعل را که قریب اوست ملحوظ کرده ساکن کردند و عین کلمه را بر حالت خود بگذار ای در ثلاثی مجرد دوم و رباعی مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در بعض و و در رباعی مجرد لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ رفع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع معرب است و علامت مضارع چهار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه لفظ اتین باشد سوال این چهار حرف را برای زیادت چرا خاص کردند جواب زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای واو و یا و الف بسبب کثرت

و درانیها در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از ابعاض اینحروف که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجود
هست واما واو پس بدلش ثقل است واما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا او را حرکت دادند واما نون
پس بجهت مناسبت حرف مد ولین آورده شد که این نون غنه هست در خیشوم و حرف مد ولین مدّ است
در حلق سوال در تعبیر مجموعه این چار حروف لفظ اتین را چرا اختیار کرد مجموعهای دیگر چرا نگفت همچو انیت
یا نأتی یا نایت جواب لفظ اتین لطفی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب
است پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف کدامی
ازینها واقع نمی تواند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست لفظ المعنی برای
است پس لفظ را یا لفظ برای یکی ازینها هر دو زاید است و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه راست
ازان مفرد مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مفرد مؤنث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و دو ازان مفرد
واحد و تثنیه مؤنث غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه ازان مفرد مذکر غائب راست ای واحد تثنیه جمع
و یکی جمع مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست و گاهی در مواضع
وحدان حکایت نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم را می آرند بنظر تعظیم همچو قول باری تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ
أَحْسَنَ الْقَصَصِ سوال الف برای وحدان حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد جواب اول بمناسبت وجود الف
در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم است جواب دوم بمناسبت آنکه متکلم مقدم است که از و ابتداء کلام است و الف از مبدء مخارج
یعنی اقصی حلق بر می آید پس مناسبت متحقق گردید سوال نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد جواب
اول بمناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر است جواب دوم برای موافقت تثنیه و جمع متکلم
ماضی سوال تا برای شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد جواب این تا در اصل واو بود واو چون از منتهی مخارج است زیرا
که شفویه است و کلام نیز بر مخاطب تمام میشود بدین سبب برای صیغهای مخاطب واو خاص کرده شد و چون از مثال
و مثلا او یعد صیغه واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند و یعد میشد هنگامیکه بران واو عطف می آوردند و
و یعد میشد و اجتماع سه واو مکروه است لهذا واو را بتا بدل کردند سوال واو را بتا چرا بدل کردند بدیگر حروف چرا بدل نکردند
جواب اول بسبب ترجیح مرجح و آن مبدل شدن او بتا در مثل اُتقد جواب دوم واو چون برای مخاطب معین شد
و آوردنش مستکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی أنتَ بدل می باید کرد برای مناسبت
پس اگر با الف یا نون بدل میکردند و این در مخاطب مضارع می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغه متکلم لهذا تا را

اختیار کردند سوال در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف میکنند جواب برای اجتماع دو حرف از جنس واحد
و عدم امکان ادغام زیرا چه ابتدا بسکون ممکن نیست سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضے
تا ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا چه تا اول علامت مضارع است و علامت محذوف نمی شود
و سیبویه بدین جانب رفته و بعضے حذف تا اول تجویز میکنند بسبب آنکه تا ثانیه علامت باب ست حذف
آن مخل معنی باب است سوال یا برای غائب چرا مقرر شد جواب یا از وسط مخارج است و غائب نیز متوسط
است ای ذکر او دائر است میان متکلم و مخاطب سوال کلمه غائب را برائے پروردگار مستعمل میسازند چنانچه
میگویند یقول الله تعالی با وجود آنکه او تعالی غائب نیست جواب بسبب غیبوبت آن بحسب ظاهر حواس
سوال صیغه مذکر می آرند نه صیغه مؤنث با آنکه او تعالی نه مؤنث است نه مذکر جواب بسبب شرافت مذکر
سوال در واحد مؤنث غائب چرا تا آورده شد جواب زیرا چه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس
بدین مناسبت اینجا هم تا را آوردند سوال در واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن
نکردند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال پس فتحه چرا دادند ضمه و کسره چرا ندادند جواب برائے موافقت
دیگر حروف که مفتوح اند سوال در جمع مؤنث غائب چرا تا نیاوردند جواب زیرا چه در جمع مؤنث غائب
ماضی تا نیست پس رجوع باصل کرده یا آوردند سوال در تفعلین یا چرا زائد کرده شد جواب یا علامت
خطاب مؤنث است و فاعل او مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل است چنانچه واو در تفعلون و تضعیف
قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت
خطاب است و این مکروه است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهم گفت که این
التزام بلا لزوم است سوال برائے علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب به سبب آنکه در
هندی یا علامت تانیث حاضر است سوال از حروف انت چرا حرفے را زائد نکردند جواب اگر الف مے
آوردند تفربان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند دو نون جمع می شدند و اگر تا می
آوردند دو تا در کلمه واحده جمع میشدند و این مستکره است سوال چرا این ضمیر را در تفربین ظاهر کردند
و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعش یعنی تفربن سوال در واحد
مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آید جواب درین
صورت التباس بنون ثقیله در صورت لازم می آمد سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او

در حال استتار یای ضمیر چرا بحذف نون نکردند جواب درین صورت التباس بواحد مذکر حاضر مے شد و در صفت
محل نون اعرابے را ور آره سوال نون اعرابی را در صفت محل چرا آوردند جواب بسبب غایت اتصال
ضمائر چون واؤ و یا والف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب ست پس اگر اعراب قبل ضمائر
مے آوردند گویا در اوسط می افتاد و باعتبار ظاهر واگر بر ضمائر داخل میکردند در حقیقت بر کلمه دیگر دخول
اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهمین جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند سوال نون
را چرا برای بدلیت اعراب رفع خاص کردند جواب زیراچه نون مناسب واو ست و واؤ از دو ضمه پیدا میشود
اعراب مضارع هم رفع است چار تثنیه که نون اعرابی در آن مکسور باشد و دو جمع یکے جمع مذکر غائب
و دوم جمع مذکر حاضر و یکے واحد مؤنث حاضر درین شش صیغه نون اعرابے مفتوح باشد سوال چرا در چار
تثنیه این نون مکسور است و در سه جا دیگر مفتوح جواب در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ماقبل نون واو
و در واحد مؤنث حاضر ماقبل نون یا ست و واؤ و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را کسره یا ضمه
میدادند ثقل زیاده میشد لهذا فتحه که اخف الحرکات ست باو داده شد تا تعادل بحصول انجامد و در چار
تثنیه چون ماقبل نون الف ست پس نون متحمل هر اعراب است و قاعده الساکن اذا حرک حرک بالکسر
عزبخ کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز کسره متوسط است میان ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسط است میان واحد و جمع
پس دادن متوسط بمتوسط اولی است و نیز بسبب مشابهت با تثنیه اسم چون رجلان سوال نون اعرابے
را باخر مستقبل چرا آوردند جواب نون اعرابے بدل اعراب ست و محل اعراب آخر کلمه است سوال محل
اعراب آخر کلمه چرا مقرر شد جواب زیراچه اعراب دال است بر صفت کلمه از فاعلیة یا مفعولیة مثلاً و صفت
را رتبه بعدیت است از موصوف لهذا اعراب به آخر کلمه آورده شد سوال هرگاه نون اعرابے بدل
اعراب رفع است پس در یفعلون و تفعلون باوجود رفع نون اعرابے را چرا آوردند جواب این رفع رفع
واحد نیست بلکه ضمه الیست که بسبب مناسبت واؤ داده اند

بحث اثبات فعل مضارع معروف

یفعلُ میکند و خواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل
مضارع معروف یفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه
مذکر غائب بحث الخ یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع
مذکر غائب بحث الخ تفعلُ میکند و خواهد کرد آن یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغه واحد مؤنث

[1] ابن حاجب مضارع را مشترک میان حال دانسته وبعضے گفته اند که در استقبال حقیقت ست و در حال مجاز زیراچه حال امریست مخفی تا آنکه حکما ر بوجود زمانهٔ حال قائل نیستند و رضی برعکس آن رفته زیراچه هنگام خلو از قرائن صیغه مضارع محمول بر حال میشود نه بر استقبال واین علامت حقیقت ست ۱۲ منه رحمه الله تعالی

غائب بحث الخ تفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مؤنث غائب
بحث الخ تفعلن میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمانه حال و استقبال صیغه جمع مونث غائب
بحث الخ تفعل میکنی و خواهی کرد تو یک مرد در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر
بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو مردان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر
بحث الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما همه مردان در زمانه حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر
بحث الخ تفعلین میکنی و خواهی کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر
بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر
بحث الخ تفعلن میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مونث حاضر
بحث الخ افعل میکنم و خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانه حال و استقبال صیغهٔ وحدان حکایت
نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ نفعل میکنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
در زمانهٔ حال و استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فصل[1] اینهمه که گفته شد
بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع معروف
علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه نباشد بلکه فتحه باشد بر رای جمهور یا کسره بر لغت بعضی چنانچه گذشت
و اگر ضمه باشد بحال خود ماند و عین کلمه را فتحه ده در دو حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا مکسور و اگر مفتوح
باشد بدستور باقی ماند و لام کلمه را بحالت خود بگذار چرا که متغیر یا فته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد
سوال در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را مضموم و ضمه دادند جواب اول مجهول فرع معروف است و ضمه
فرع فتحه است جواب دوم هم بمناسبت ماضی مجهول که اول آنهم مضموم است سوال عین کلمه را فتحه چرا دادند
جواب تا ضمه اول با فتحه عین معتدل شود زیرا چه مضارع ثقیل است از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین
پس لحاظ اعتدال ضرورست و بعضی از صرفیان نوشته اند که صیغه یُفعِلُ مثل یُعلِلُ ست در حرکات و
سکنات و برین وزن کلمه در عرب نیامد الا نادر السّ این وزن غیر معقول شد و مجهول هم غیر معقول ست
لهذا اختیار کرده شد سوال این قاعدهٔ بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا چه عین
او را فتحه نمید هند پس قاعدهٔ عامه مطردهٔ جمیع ابواب چیست جواب قاعدهٔ عامه این ست که علامت
مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند و ماقبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یُضرَبُ و یُستَنصَرُ

[1] چون مجهول فرع معروف است لهذا ذکرش عقبش نموده شد ۱۲

دیگر م وید حرج لا مثال اینها بحث اثبات فعل مضارع مجهول تُفعَل کرده میشود و کرده خواهد شد
آن یکم ودر زمانه حال واستقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفعَلُ یُفعَلانِ یُفعَلونَ
تُفعَلُ تُفعَلانِ یُفعَلنَ تُفعَلُ تُفعَلانِ تُفعَلونَ تُفعَلینَ تُفعَلانِ تُفعَلنَ اُفعَلُ نُفعَلُ معانی این صیغ بر متتبع
مخفی نخواهد بود حاجت بیان نیست **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون
خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلا بنا کنی لای نفی ای لائیکه دلالت بر نفی فعل کند در اول او ای فعل
مضارع در آر سوال مبحث لای نفی را بعد مبحث مثبت چرا ذکر کرد جواب زیراچه منفی فرع مثبت است
سوال لای نفی را در اول مضارع چرا می آرند جواب تا از ابتدای کلام سامع آگاه شود که این کلام
منفی است ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس مای نفی چنانچه بود ای لفظ مضارع قبل
دخول لای نفی همین طریق باشد لیکن عمل در معنی کند وهرگاه خلجان میشد که در معنی هم هیچ عمل نکرده
است چراکه معنی فعل مضارع همچنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمه لا مستفاد میشود جواب داد از آن
مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند و تفصیل این معنی در مبحث
ماضی منفی گذشت فتذکر سوال نفی فعل مضارع همچنانکه از کلمه لا میشود از کلمه ما هم میشود نحو ما یُضِلُّ بِهِ اِلَّا الفاسقین
پس وجه تخصیص ذکر لای نفی چیست جواب کثرت استعمال کلمه لای نفی بر فعل مضارع بنسبت مای نفی

بحث نفی فعل مضارع معروف لا یَفعَلُ نمیکند و نخواهد کرد آن یکم ودر زمان حال واستقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعلُ لا یفعلانِ لا یفعلونَ لا تفعلُ لا تفعلانِ لا یفعلنَ
لا تفعلُ لا تفعلانِ لا تفعلونَ لا تفعلینَ لا تفعلانِ لا تفعلنَ لا افعلُ لا نفعلُ معانی این صیغ بر متدبر
مخفی نخواهد ماند **بحث نفی فعل مضارع مجهول** لا یُفعَلُ کرده نمیشود و کرده نخواهد شد آن یکم و
در زمانه حال واستقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یُفعَلُ لا یُفعَلانِ لا یُفعَلونَ
لا تُفعَلُ لا تُفعَلانِ لا یُفعَلنَ لا تُفعَلُ لا تُفعَلانِ لا تُفعَلونَ لا تُفعَلینَ لا تُفعَلانِ لا تُفعَلنَ لا اُفعَلُ لا نُفعَلُ
معانی این صیغ بر متذکر سابق روشن اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون
خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلن بنا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آر سوال بحث
نفی به لن را چرا از بحث نفی بلا در ذکر مؤخر کرد جواب زیراچه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمیدهد ولن متغیر میسازد
وآنچه تغیر نه دهد و بحال خود باقی دارد اشرف است و اشرف لائق تقدیم است سوال کلمه لن بر اصل خود است

یا انحرافی یافته است جواب نزد سیبویه بر اصل خود است و حرفیست مستقبل وصفی بن نصیر همین را صحیح گفته و نزد فراء
اصلش لا است الف را بنون بدل کردند و رضی گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش لا ان
بود همزه بکثرت استعمال بنظر تخفیف ساقط شد لان گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند و رد کرده شده است
قول خلیل بدینوجه که تقدیم آنچه در حیز ان باشد بر ان جائز نیست چرا که گفته نمیشود زیداً ان تضرب و تقدیم آنچه در
حیز لن باشد بر لن درست است چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده عمراً لن اضرب پس چگونه اصل لن لا ان باشد و خلیل
را میرسد که بجوابش بپردازد بدین نمط که کلمه از مقتضائے خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد پس جائز است که آن حکمی داشته
باشد و هنگام ترکیب ان در تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند که اصل لن لا است در آخر نون خفیفه برای
تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین الف افتاد لن باقی ماند سوال لن را در اول مضارع چرا می آرند بآخر چرا نمی آرند
جواب تا وقت ابتداء تکلم متکلم سامع آگاه شود که این نفی بلن است سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع
گفت در اول او چرا نگفت با وجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او را جمع است
یکسو نفی فعل مضارع پس لازم می آید که لن را در اول نفی فعل مضارع در آرند و حال آنکه در واقع چنان نیست
لهذا برای تصریح و رفع توهم در اول فعل مضارع گفت و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در
هیچ محل نصب کند سوال لن چرا فعل مستقبل را نصب کند جواب ان بفتح همزه در حرف ناصبه فعل مستقبل اصل است
و لن مشابه اوست در حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بمشابهت ان لن نیز نصب کند سوال ان بفتح همزه
چرا نصب فعل مستقبل کند جواب زیرا چه مشابه است بان که مشبهه بفعل و ناصب اسم است در لفظ ظاهر است و در معنی
زیرا چه مدخول هر دو مأول بتاویل مصدر میشود و آن هیچ محل نیست واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر
حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون
اعرابی را ای نونے را که بدل اعراب رفع است ساقط گرداند ای لن سوال لن نون اعرابی را چرا ساقط کند
جواب زیرا چه نون اعرابی بدل رفع است و هرگاه که لن رفع را ساقط کرد نصب میسازد نون اعرابی را که بدل
آنست هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر و دو
جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکے واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر
هیچ عمل نکند ای لن زیرا چه بآخر این هر دو صیغه رفع نیست که او را ساقط نموده نصب پیدا سازد و نه نون اعرابی است
که لفعل لن بیفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع است و لن مضارع المعنی مستقبل منفی گرداند و نزد بعضی لن موضوع است

له محذوف نفس است یعنی تحریک نون تاکید باخر حروف مجزوم نیست که مبنی و در بنا به مطلوب است ۱۲ عله اے باعتبار صورت ۱۲

برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برای تابید نفی مستقبل ست بدلیل قول او تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا ای هرگز و گاهی قبول نکرده خواهد شد از
یکی از کفار زریکه پری زمین و هد و میتوان گفت که تابید عدم قبول زر نزد گویا از جای دیگر مستفاد و باشد نه ازین
آیت و اگر لن برای تابید نفی مستقبل آمد پس تخصیص الیوم در قول او تعالی لَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا درست نخواهد شد
فتامل و بعضی بران اند که لن موضوع است برای نفی مستقبل گاهی در تاکید مستعمل است و گاهی در تابید بحث
نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعل هرگز نخواهد کرد آن یکمرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد
مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا
لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ از ماتقدم ظاهر اند بحث نفی تاکید
بلن در فعل مستقبل مجهول لن یُفعَل هرگز نکرده خواهد شد آن یکمرد در زمان استقبال صیغهٔ واحد مذکر
غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یُفعلا لن یُفعلوا لن تُفعل لن تُفعلا لن یُفعلن لن تُفعل لن تُفعلا لن
تُفعلوا لن تُفعلی لن تُفعلا لن تُفعلن لن اُفعل لن نُفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست فصل اینهمه که
گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف و مجهول بود و چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد بلم بنا کنی لم
در اول فعل مضارع در آر سوال مصنف رح مبحث لن را بر مبحث لم چرا مقدم کرد جواب زیراچه لن در آخر
فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد و نیز لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه
را متغیر ساخت پس اثر نفیه مر لن راست سوال لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد جواب تا سامع بر وقت بدو
تکلم بفهمد که این نفی جحد بلم است سوال تخصیص دخول لم بفعل چراست جواب زیراچه عمل تبدیل زمانه
استقبال است بزمانه ماضی و زمانه جز در فعل یافته نمیشود سوال کلمه لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود جواب زیراچه
عمل او که به تبدیل زمانه استقبال است بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمیشود سوال مصنف در
اول فعل مضارع گفت در اول او چرا نگفت جواب اگر مصنف در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او
راجع است بسوی نفی تاکید بلن حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا مصرحا مصنف علیه الرحمة بیان کرده
سوال این را نفی جحد بلم چرا نامیدند جواب جحد بفتح اول و سکون دوم بمعنی دانسته انکار کردن است کذا فی
الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع است پس معنیش گویا دانسته انکار کردن است واما جحد بالضم بفتحتین پس بمعنی قلت
خیر است نه بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتهی الارب آنچه شارح صرف میر میر علی برجندی جحد بفتحتین نقل کرده

مخالف اکثر کتب معتبرہ لغت ہست اما صاحب منتخب بنویسید جحد بالفتح والضم وبفتحین وجحود بالضم انکار کردن
بدانستگی انتہی ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند زیراچہ موضوع ست برائے جزم اگر در آخر اوای
فعل مضارع حرف علت نباشد وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر
حاضر وحدان حکایت نفس متکلم تثنیہ وجمع حکائت نفس متکلم وگاہ بہ ضرورت شعر کلمہ لم جزم نمی کند وحذف
مجذوم بعد لم ہم بضرورت درست ہست وفصل میان لم ومجزوم ہم وارد شدہ ہست للضرورۃ وہذا کلمہ مما
قال الرضی واگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گرداند ای لم حرف علت را زیراچہ حرکت رفع قبل
دخول لم از جہت استثقال محذوف شدہ بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم مفہوم نگردد
ونیز حرف علت مناسب حرکت ست کہ از مد واشباع حرکات حروف علت پیدا مے شوند وچون
حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواہد شد چون لم یدع از باب نصر ینصر ای نخواند آن
یکم واصلش یدعو بود بضم واو وضمہ بر واو ثقیل داشتہ ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون لم در اول
او در آمد بعلامت جزم واو افتاد ولم یدع شد ولم یرم از باب ضرب یضرب اے نینداخت آں یکمرد
واصلش یرمی بضم یا بود ضمہ بر یا دشوار داشتہ ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول
او در آمد علامت جزم سقوط حرف علت شد لم یرم گردید ولم یخش از باب سمع یسمع ای نترسید
آن یک مرد واصلش یخشی بضم یا بود چون یا متحرک وماقبل او مفتوح ہست یا را الف کردند یخشی با الف
شد ولم در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم یخش گردانید بدانکہ بعد سقوط حرف علت عین
کلمہ بحال خود ماند واین اکثر ست وگاہے عین کلمہ را آخر کلمہ اعتبار کردہ سکونش تجویز میسازند چون یتقی
کہ ہرگاہ کلمہ لم بران آرند یا را حذف کردہ قاف را ساکن کردہ لم یتق بسکون قاف میگویند وحرف علت
سہ ست واو والف ویا سوال این سہ حرف را حرف علت چرا نامیدند جواب زیراچہ این حروف قبول
اعلال مے کنند از حذف وابدال واسکان پس تغیر را راہ ست درین حروف ہمچو علیل کہ تغیر مزاجی دارد
ونیز علت بالکسر بمعنی بیماریست کذا فی الصراح ووقت بیماری مجموعہ این سہ حروف واے واے
از زبان مریض بیرون مے آید شاعرے گوید ؎ حرف علت نام کردم واو والف ویاے را
ہر کرا درد سے رسد ناچار گوید واے را کہ مجموعہ وے واے باشد سوال مجموعہ این سہ
حروف سوائے واے دیگر ہم متصور بود چون اوے وویا پس چرا مصنف وای را خاص نمود

سله ای تغیر واو را برائے تخفیف ۱۲

جواب تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمهٔ واے از زبان علیل بیرون مے آید نه مجموعات دیگر
تنبیه حرف علت ساکن رالین گویند واگر با وجود سکون آن حرکت ماقبل موافق او باشد آنرا حرف
مد گویند بسبب تولد واز مد حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه و یا از مد کسره پیدا میشود بهمین جهت
واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره والف را اخت فتحه نامیده اند سوال اخت میگویند بلفظ اخ تعبیر نمیکنند
جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در هفت محل ای تثنیه مذکر غائب و جمع مذکر غائب و تثنیه مونث
غائب و تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر و تثنیه مونث حاضر نون اعرابی را ساقط گردانید
اسے لم چرا که نون اعرابی بدل رفع است که در واحد بود و هرگاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت
عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند اسے لم چرا که درین هر دو جا نه
رفع است و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مونث و ضمیر فاعلست
چنانچه گذشت و آن دو محل این است جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر و در همه کلمات عمل در معنی کند
اسے لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند اسے لم سوال لم مضارع را بمعنی ماضی منفی
چرا گرداند جواب لم مشابه است بان شرطیه زیرا چه هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه ان ماضی را
بمعنے مستقبل گرداند همچنان لم مستقبل را بمعنے ماضی منفی گرداند حملاً للضد علی الضد
بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف و لم یفعل لے نکرد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته
صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی بلم در فعل مضارع معروف لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن
لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ از ما تقدم
ظاهر اند بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعل کرده نه شد آن یک
مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول
لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن
لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ ظاهر اند فصل این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود
چون خواهی که لام تاکید اسے لامیکه افادهٔ معنی تاکید نماید و مجرد باشد از معنی حالیه زیرا چه
اگر معنے حالیت داشته باشد پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال بیدا
میسازد دشوار ست با نون تاکید اسے نونے که افادهٔ معنی تاکید نماید جمع کنی اسے در فعل

لہ و چون تو لم تفعل گفتی بنفسه است انها نیست گذشته ۱۲

مستقبل زیراکہ الیق تاکید بحسب عادت غیر موجود است لے استقبال نہ ماضی و نہ حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در آرد و نون تاکید در آخر او اے مستقبل زیادہ کن۔ سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل داخل مے شود یا نہ جواب در مستقبلے کہ در و معنے طلب باشند چون امر و نہی و تمنی و استفہام البتہ نون تاکید بدون لام تاکید مے آید زیراچہ بسبب وجود معنی طلب در ینہا مناسب شد تاکید آن و در مستقبلے کہ خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن لام تاکید باول آن و این ست مذہب محققین و نزد بعضے در مستقبل ہم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست است سوال مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت جواب برائے تنبیہ بر انمعنی کہ ہنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفتہ میشود سوال لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را بآخر آن چرا خاص کردند جواب زیراچہ لام برائے تاکید اسم نیز مے آید و نون نمے آید مگر برائے تاکید فعل و اسم مقدم و قوی است پس حرف تاکید آن مناسب شد کہ اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس حرف تاکید آن مناسب شد کہ موخر باشد برائے فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را در اول آرند ابتدا بالسکون لازم خواہد آمد و آن ممتنع است و نیز نون تاکید مشابہ نون تنوین است و محل او آخر کلمہ است و نون تاکید دو نون است یکے نون ثقیلہ دوم نون خفیفہ ہر دو نون در افادہ معنی تاکید مستقبل برابر اند مگر اکثر کوفیان نون ثقیلہ را اصل و نون خفیفہ را فرع آن می پندارند و بصریان ہر یکے را اصل میدانند و نزد بعضی در نون ثقیلہ تاکید زائد است بہ نسبت نون خفیفہ نون ثقیلہ نون مشدد را گویند و نون خفیفہ نون ساکن را گویند سوال نون مشدد را ثقیلہ چرا گویند جواب زیراچہ مشدد باعتبار آنکہ دو حرف در و یکجا ہم می آیند ثقلے دارد سوال نون ساکن را خفیفہ چرا گویند جواب زیراچہ ساکن واحد خفیف میباشد و دو متحرک سوال نون ثقیلہ حرفست و اصل در حرف بناست و اصل در بنا سکون ست پس نون ثقیلہ چرا متحرک شد جواب اگر حرکت نمیدادند اجتماع ساکنین اے دو نون علی غیر حدہ لازم مے آمد و این ممتنع است سوال از جملہ حرکات فتحہ را چرا خاص کردند جواب زیراچہ فتحہ اخف حرکات است و نون ثقیلہ در چہار دہ کلمہ آید بسبب نبودن مانعی و نون خفیفہ در ہشت کلمہ آید زیراچہ در شش باقی مانعی است چنانچہ واضح خواہد شد و آن ہشت کلمہ

له نحو اضربن و لا تضربن و ہل تضربن و لتضربن ۱۲ منہ له ای در بعض جا ۱۲

انیست واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مؤنث حاضر
وحدان حکایت نفس متکلم تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم وماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد ودر دو
محل مضموم ودر یک محل مکسور ودر شش محل ساکن چنانچه می آید وآن پنج محل انیست واحد مذکر غائب
و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم وتثنیه وجمع حکایت
نفس متکلم سوال ماقبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند جواب تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید
سوال منجمله حرکات فتحه چرا دادند جواب فتحه خفیف است ونون ثقیله ثقیل پس مناسب شد که ماقبلش را فتحه دهند تا
ثقل بر ثقل لازم نیاید شارح محقق جواب دوم آورده بقول خود ونیز نون ثقیله مثل لام بر معنی تاکید دلالت
میدارد لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی مخفی مباد که این جواب با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از
وجه فتحه ماقبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند ومجیب وجه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم
ودر جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع ونون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون درمی
آید سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون
ثقیله که بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع سه نون زائد مکروه است سوال الف را برای فصل چرا خاص کردند
جواب بنظر خفت آن سوال حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون
لازم نمی آید جواب اول نون جمع علامت تانیث وضمیر فاعلست اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر
است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آمد میان لام که ماقبل نون است ونون
اول از نون ثقیله سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد جواب کسره ثقیل است ونون
ثقیله هم ثقیل است واگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر
مشتبه میشد واگر ضمه میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد
سوال اگر الف فاصل نمی آوردند ویکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اگر
یکی را از نون ثقیله حذف ساختند نون جمع ونون دوم از ثقیله مدغم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که
مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام ونون اول مدغم لازم خواهد آمد واین ممتنع است این است تقریر
بعضی از شراح وشارح محقق ایرادی آورده که ازین کلام مردود معلوم میشود که هر دو قباحت لازم نمی آیند پس معلوم
نیست که چه مطلب فهمیده اند ما میگوئیم وبالله التوفیق که اگر تردید را بر مانعة الخلو حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس

سلـ۵۱ ای ملا علاؤالدین رحمه الله عـ۵ اگر گوئی که در واحد مؤنث حاضر کسره ماقبل نون ثقیله موجود است پس ثقل لازم آید خواهم گفت که بنظر ضرورت یعنی دلالت کردن بر یای محذوف فاینقدر ثقل را تحمل گردید ۱۲ مـه ای ملا علاؤالدین رحمه الله

ضرورت چیست که بر مانعة الجمع حمل کرده ایراد نمائیم سوال در لتشنننّ اجتماع سه نون شده است جواب چون
نون ثانی قایه معنی ندارد ولهذا از اعتبار ساقط شد سوال نون وقایه کدام نون را گویند جواب هرگاه یای ضمیر
متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی
صیانت و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره سوال در لیکونَنّ سه نون جمع شدند جواب هر سه نون
زائد نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین
میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل واو ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا دلالت کند ای ضمه بر حذف
واو سوال درینجا حذف فاعل لازم آمد زیراچه واو ضمیر فاعلست و این ممنوع است جواب ضمه قائم مقام آن
موجود است و همچنین حذف درست است فتامل و از صیغه واحد مونث حاضر یا دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع
ساکنین میان یای تانیث و نون مدغم و ماقبل واو ای نون ثقیله در صیغه واحد مونث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت
کند ای کسره بر حذف یا سوال در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردیده
تا بر علی حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و همچنین اجتماع ساکنین جائز است پس چرا واو و یا را
حذف کردند جواب اول اجتماع ساکنین علی حده جائز است نه اینکه التقای هر دو ساکن واجب است پس درین صیغ
هرگاه کلمه ثقیل شده و طوالت کلمه لازم آمده دال بر واو یعنی ضمه و دال بر یا یعنی کسره موجود بود ولهذا برای تخفیف واو و یا را
حذف کردند جواب دوم اجتماع ساکنین علی حده در کلمه واحده درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیراچه ضمائر کلمه
دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف واو و یا در نون ثقیله و اما حذف واو و یا در نون خفیفه پس بدخول اجتماع
ساکنین درین صیغ علی غیر حده لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد سوال الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع
ساکنین علی حده ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقع است و دال یعنی فتحه هم موجود است جواب اختیار برای حذف
الف مانعی است و آن التباس آن بواحد و لعل هم پیدا نیست و تنبیهی از مبحث این مقام در مبحث املا انشاء الله تعالی
نوشته خواهد شد تنبیه بدانکه حذف واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مونث مشروط است بشرط آنکه واو و یا مده
باشد و الا واو و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمه که دال بر واو باشد و فقدان کسره که دال بر یا شود بلکه به
برای رفع التقای ساکنین بلحاظ مناسبت واو را حرکت ضمه دهند چون اِخشَوُنَّ و یا را حرکت کسره چون
اِخشَیِنَّ سوال اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب به سبب آنکه ساکن مدغم
که مدغم است تلفظ آن نمیشود مگر به تبعیت مدغم فیه نه استقلالا پس گویا در کلام نیست مگر ساکن

واحد و نون ثقیله در شش محل ای جائیکه پس الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مونث
غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مونث حاضر و دو جمع ای جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر سوال درین شش
محل نون ثقیله چرا مکسور باشد جواب بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه نون تثنیه است چراکه هر یکے
ازین هر دو زائد است و بعد الف واقع شد پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت محل ای جائیکه بعد الف نه
افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر و
دو صیغه حکایت نفس متکلم مفتوح باشد سوال درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد جواب زیراچه
فتحه اخف الحرکات است و نون ثقیله ثقیل است و مشابهت تثنیه هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون
خفیفه در محلیکه الف باشد ای درجائیکه قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید و آں شش محل این ست
چهار تثنیه و دو جمع مونث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه درین هر شش صیغ
جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارد و دیگران ادرا کسره میدهند و علامه تفتازانی گفته که
این مذهب قابل اعتماد نیست زیراچه مخالف قیاس و استعمال فصحا است و جواب میدهد یونس از التقای
ساکنین بدینوجه که الف که واقع است قبل نون بمنزله عدم است زیراچه ضعیف است و ماقبلش فتحه است پس
گویا که اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته سوال درین شش محل
نون خفیفه چرا نمی آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف و نون خفیفه سوال الف را
خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد جواب اگر الف را خواه نون خفیفه را
حرکت میدادند خلاف وضع هر یک لازم مے آمد سوال یکے را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند جواب
اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای الحاق آن فائده مترتب نمی شد کذا فی بعض شروح الفصول و
اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد سوال این مشابهت بواحد در هر چهار تثنیه میشد و اما در دو جمع
مونث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ قباحت لازم نیاید جواب اول
درین صورت لازم مے آید اجتماع دو نون زائد و اینهم مستکره است جواب دوم هرگاه درین دو صیغه وقت
دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله اصل است و خفیفه فرع
آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت حکم اصل الف
خواهند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم خواهد آمد درین

له اے شرح مولوی رحمت علی مرحوم ۱۲ سله اے جمع مونث غائب و حاضر

جواب خدشه است اولاً آنکه حالت نون ثقیله نزد کوفیین است نه نزد سائر بصریین وثانیاً آنکه فرع را لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتامل سوال اجتماع ساکنین علی غیر حده در آلان و آلحسن لازم می آمد جواب این اجتماع ساکنین درست است زیراچه درین دو مثال در اصل دو همزه بودند یکے همزهٔ استفهام دوم همزهٔ تعریف واجتماع دو همزه موجب ثقل است وحذف یکے ازین دو همزه ممکن نیست زیراکه اگر حذف کرده شود یکے ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن عندک بیک همزه ودرین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جملهٔ خبریه است وحالانکه مقصود استفهام است پس همزهٔ ثانی را بالف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد واین بضرورت است کذا قیل ودر باقی محل وآن هشت محل است یعنی جائیکه پیش نون الف نباشد بیاید ای نون خفیفه چراکه مانع ودخول نون خفیفه یافته نمیشود ولام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر که مکسور است وضمه ثقیل است وفتحه اخف الحرکات است ونون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع نونات لازم نیاید ونیز نون اعرابی بدل اعراب رفع است وقابل نون تاکید مبنی است پس جای اعراب باقی نمانده لهذا حذف کرده شد **بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف** لَيَفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ بر متذکر پوشیده نخواهند ماند **بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول** لَيُفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ ظاهر اند **بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف** لَيَفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَنْ صیغه واحد مذکر غائب لَيَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر غائب لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مؤنث غائب لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مذکر حاضر لَتَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلِنْ صیغه واحد مؤنث حاضر لَأَفْعَلَنْ صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر ومؤنث لَنَفْعَلَنْ صیغه تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم مذکر ومؤنث ومعانی این صیغ ظاهر اند **بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول** لَيُفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه

له بار خدایا حکم تخفیف ... این جواب بمذهب کوفیین است ۱۲

کرده خواهد شد آن بکمر دو در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَیُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ و معانی این صیغ ظاهر اند تتمه اینهمه که گفته شد بحث اثبات لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی بلا یا بما با نون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف یا مجهول بلا یا بما با نون ثقیله یا خفیفه گردد وانچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط شود و در هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصرف آن بر قیاس تصریف اثبات است با زیادت حرف نفی و ابن حاجب گفته که اتصالش در نفی کمتر است **فصل** اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع معروف و مجهول مثبت و منفی موکد و غیر موکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع **سوال** تعریف امر چیست **جواب** امر فعلی است موضوع برای طلب فعل اعم است از انکه متکلم خود را عالی پندارد یا عاجز یا مساوی و این است اصطلاح اہل عربیه و نزد ارباب اصول در امر استعلاء معتبر است و آنچه نه بر وجه استعلاء بلکه بر وجه خضوع باشد اورا دعا نامند و با تساوی التماس است **سوال** چنین فعل را امر چرا نام کردند **جواب** زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن است و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پیدا است **سوال** امر را از فعل مضارع بنا می سازند از فعل ماضی چرا بنا نمی سازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیت که در امر زمانه مستقبل مستفاد است زیرا چه امر کرده نمیشود بچیزیکه گذشته است چه درین امر تکلیف ما لا یطاق است و همچنین امر کرده نمیشود بایجاد موجود فی الحال که محال است **سوال** مبحث امر را از مبحث فعل مضارع چرا در ذکر موخر کرد **جواب** زیرا چه امر ماخوذ است از مضارع و ماخوذ منه احق بتقدیم است و این است مذهب بعضی از صرفیان و صاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چرا که تای تفعل در امر باقی نیست و در اشتقاق بقای ماده و معنی ضرور است بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از غائب حاضر از حاضر معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم و اینهمه بجهت مناسبت میان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی ای از مضارع حاضر معروف علامت مضارع را که تا است حذف کن **سوال** در امر حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند **جواب** اول تا التباس نه شود بمضارع در حالت وقف **جواب** دوم زیرا چه از فعل مضارع تغیر منظور است پس علامت او را باقی داشتن بے محل است **سوال** برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت استعمال آنکه مقتضی

له از ایراد لفظ فعل خارج شد اسمای افعال ... ۱۲

خفت اوست ولهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن سوال بعد حذف علامت
مضارع همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد جواب آمدن همزه وصل در هر امر ضرور نیست چنانچه می
آید و معهذا در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید سوال مصنف رح طریقه بنای امر حاضر معروف
را چرا در ذکر مقدم کرد جواب زیراچه سوای آن نزد بعضے داخل در مضارع است و امر حقیقة امر
حاضر معروف است ولهذا در تعبیرش میگویند مضارع معروف یا مجهول بلام امر لعدای بعد حذف علامت
مضارع بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند آخر را ای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد
سوال در امر حاضر معروف سکون از کجا رسید جواب اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبه اعراب بناست
و مضارع بسبب مشابهت تامه باسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت تامه باسم فاعل
باقی نماند پس همان بنا عود کرد و اصل در مبنی سکون است لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر
معروف است عِد ساخته شد و از تضع که مضارع حاضر معروف است ضع در صراح می آرد وَعد نوید دادن و
وضع نهادن بجای بدانکه تعد در اصل توعد بود از باب ضرب یضرب واو افتاد میان یای مفتوح و کسره
لازم واو را حذف کردند تعد شد و تعد در اصل توعد بود اگرچه اینجا قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب او را حذف
کردند تعد شد و قس علی هذا اعد و نعد و چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند
مابعد آن متحرک است آخر را ساکن کردند عِد شد سوال در یُوعد که مضارع مجهول است چرا برای تبعیت یعد
واو را حذف نکردند جواب مجهول مغایر معروف است بخلاف تعد و اعد و نعد و یضع در اصل یوضع بکسر ضاد
بود واو میان یای مفتوح و کسره لازم افتاده حذف کرده شد یضع گردید و در تضع که اصلش توضع است
اگرچه قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل است
کسره ضاد را بفتح بدل کردند یضع و تضع بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت
مضارع را حذف کردند بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضع شد سوال در یدع و اخوات او چرا برعایت
حرف حلق فتحه ندادند جواب اول فتحه برعایت حرف حلق سماعی است قیاسی نیست جواب دوم حرف حلق برای
فتحه علت مجوزه است نه موجبه سوال در یذر باوجودیکه حرف حلق نیست چرا فتحه دادند جواب بلحاظ آنکه در
معنی یدع است و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود زیراچه اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد که این
سکون بجهت بنای امر رسیده است یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از تقی ق یقی در اصل یوقی بود

واو افتاد میان یای مفتوحه وکسره لازم حذف کرده شد وضمه بر یاو شوار داشته ساکن کردند لقی شد د
تقی در اصل توقی بود اگرچه قاعدهٔ حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند وضمه بر یا ثقیل بود
حذف کرده یارا ساکن کردند تقی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تای علامت مضارع را
حذف کردند وبعد آن متحرک هست وباخر کلمه حرف علت ست آنرا حذف کرده علامت جزم سقوط حرف
علت پنداشتند ق شد در طرح می آرد وقاییه بالکسر نگاه داشتن واگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع نظر
کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول او بجای علامت مضارع در آرسوال
بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد همزهٔ وصل چرا می آرند جواب تا ابتدا بالسکون لازم نیاید سوال
همزه را چرا بزیادت خاص کردند حروف دیگر را چرا داخل نمیکنند جواب زیراچه همزه از حروف حلق ست وحروف
حلقیه بر حروف باقیه بقوت وشرافت مقدم اند سوال از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کنند جواب زیراچه
او بالف مبدل میشود والف حرف علت ست پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت که کثیر الدور ومستحق
زیادت اند لهذا از زیادتش انسب افتاد سوال این همزه را همزهٔ وصل چرا نامیدند جواب زیراچه این همزه ماقبل
خود را با بعد خود وصل میسازد وخود از میان بیرون آید مقابل او همزهٔ قطع ست که مابعد خود را از ماقبل
خود قطع میسازد چون همزه باب افعال سوال فا کلمه را حرکت چرا نه دادند که محذور ابتدا بالسکون لازم نمی آمد
حاجت بهمزه نمی افتاد جواب اگر فتحه میدادند التباس بماضی می آمد در حال وقف واگر کسره میدادند در مضموم
العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد واگر ضمه میدادند در مکسور العین خروج از ضمه سوی کسره لازم می
آمد وباقی ابواب بقیاس بریک نمط کردند سوال در اضرب یعنی مکسور العین همزهٔ وصل مکسور چرا آوردند
جواب زیراچه کسره اصل ست در همزهٔ وصل سوال اصل در همزهٔ وصل کسره چرا شد جواب زیراچه همزهٔ وصل
حرفی ست واصل در حروف سکون ست وساکن را وقتیکه حرکت داده شود حرکت کسره میدهند سوال ساکن را
وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند جواب اول سکون عدم ست وکسره هم بمنزله عدم ست زیراچه بر فعل
داخل نمیشود در اسم در غیر منصرف هم داخل نمیشود پس بمنزله عدم گردید پس مناسبت ساکن را حرکت کسره
میدهند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی جواب دوم فتحه اخف است وضمه اثقل وکسره متوسط است و
خیر الامور اوسطها پس کسره اختیار کرده شد سوال در افعل مفتوح العین چرا همزهٔ وصل را فتحه ندادند جواب
برای ترک اصل که کسره همزهٔ وصل است بسببی وجیه نبود بر اصل خود وا گذاشتند وتغیر نداده ندادند بهاتباع

عین امری ضروری و لازم نیست سوال الف ایمن باوجودیکه همزهٔ وصل ست وصل او کسر است چرا فتحه
دادندش جواب ایمن جمع یمین ست و این همزهٔ وصل نیست بلکه همزهٔ قطعی است بسبب کثرت استعمال به نظر
خفت فتحه داده شد و بهمین جهت در تلفظ حکم همزهٔ وصل پیدا کرده سوال در الف تعریف باوجودیکه همزهٔ
وصل است و اصل او کسره است چرا فتحه دادند نحو الرجل جواب بسبب کثرة استعمال سوال در اکرم چرا همزهٔ
امر را فتحه دادند باوجودیکه عین کلمه مکسور است می بایست که مکسور می‌شد جواب این همزهٔ امر نیست بلکه الف قطعی است
که از تکرم که در اصل تاکرم بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند اعادهٔ آن کردید سوال از تاکرم
الف را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع همزتین در اکرم یک همزه حذف کرده شد و طرداً للباب در جمیع صیغ همچو تکرم
یکرم و نکرم حذف کردند سوال از نکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند
و آخر را ساکن کردند اکرم شد پس بر وقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو محذوفه را چرا باز نمی
آرند جواب اگر واو را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد و واو عد خواهد گردید پس از ان
برعایت مضارع که اصل اوست اعلال مضارع در وجاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضائع
خواهد گردید لهذا باز نمی آرند کذا قال البعض سوال در علم مثلاً همزهٔ وصل در خط چرا محذوف نکنیشود جواب
تا مشتبه نشود بامر علم یعنی علم سوال از اعراب رفع التباس خواهد شد جواب گاهے اعراب را ترک
میسازند و بهمین جهت برای تفرقه میان عمر بضم عین و فتح میم و عمرو بفتح عین و سکون میم واو را در عمرو
بفتح عین و سکون میم نویسند واگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت مے بود حاجت این تفرقه هیچ نبود
سوال چرا در عمرو بفتح عین و سکون میم واو را زائد کردند نه در عمر بضم عین و فتح میم جواب بنا بر آنچه در عمرو بفتح
عین و سکون میم اول حرف مفتوح است و بعد از ان ساکن پس زیادتی واو درین جا موجب ثقل
نیست بخلاف عمر بضم عین و فتحه میم تنبیه اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکتہ است یا حرف بعضی برانند
که حرکت است حرف نیست اگر حرف بودی او را صورتے معین در خط بودی و حال آنکه صورتے
معین در خط نیست و اکثر قائل اند بآنکه حرف ست زیرا چه گاهے ساکن هم مے شود پس اگر
حرکت باشد لازم مے آید اجتماع نقیضین اسے حرکت و سکون کذا فی بعض الشروح و برد طائفه اولی
میتوان گفت که برائے هر حرف صورتے معین بودن را مسلم نمیدارم و اگر کسے تصریح کرده باشد
باعتبار اکثر خواهد بود فافهم و آخر را ساکن کن لیجے که سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون

سله ای بسبب کثرت استعمال ۱۲ سله ای بجهت ترک اعراب ۱۲ سله کذا قیل و این محض توجیهی ست و الا زیادت واو در هر یکے ازین هر دو لفظ که باشد مشهور تعلق نیست زیرا چه نقل معتبر ست در تلفظ عرب عربانه در کتابت فافهم ۱۲ سله ای تصریح نوری

از تسمع اسمع واز تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بناء امر حاضر معروف بسازند تای
علامت مضارع را حذف کردند بعدش سین وضاد ساکن مانده نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح
است و در تضرب مکسور است همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و آخر را ساکن کردند اسمع اضرب
شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم در اصل ترمی بود
از باب ضرب یضرب ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت
مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند عین کلمه را مکسور یافته همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند
و یا که حرف علت است ساقط شد ارم گردید و از تخشی اخش در اصل تخشی بود از باب سمع یسمع یا متحرک ماقبل
او مفتوح یا را الف کردند تخشا شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده مابعد آن ساکن
و عین کلمه را مفتوح یافتند همزهٔ وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند اخش شد و
اگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول او در آرند سوال در مثل اُکتب ای مضموم العین
همزه را کسره که اصل است در همزهٔ وصل چرا ندادند جواب بر تقدیر کسره خروج از کسره سوی ضمه لازم
می آمد و این مکروه است سوال کاف فاصل موجود است پس خروج از کسره سوی ضمه لازم
نمی آید جواب حرف ساکن مانع و فاصل قوی نیست اعتبار ندارد و لهذا واو قنوة را یا بدل کرده
قنیة می گویند زیرا که نون ساکن بمنزلهٔ معدوم است پس واو بسبب کسرهٔ ماقبل ای قاف یا شد سوال
همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف است جواب برای موافقت عین کلمه و نیز اگر فتحه میدادند با واحد
متکلم مضارع معروف در حالت وقف ملتبس میشد و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد
چون از تنصر انصر تا علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند
همزهٔ وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انصر شد و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود
بوجهیکه گذشت چون از تدعو ادع در اصل تدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل پنداشته حذف کردند
تدعو بسکون واو شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کرده
مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر او حرف علت
است ساقط شد ادع شد تو خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور
در اول ای فعل مضارع در آر سوال درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال

Scanned by CamScanner

اینها پس زیادت حروف در اینها مضائقه ندارد سوال در امر غائب لام امر چرا زائد کردند جواب بمناسبت
آنکه لام از وسط مخارج حروف بر آید و غائب نیز متوسط است میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب
معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد کردند جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده
شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال است سوال لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتدا
تکلم معلوم شود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام امر مکسور چرا شد جواب بجهت مشابهت او بالام
جاره و وقت دخول او بر مظهر چون لزید زیرا چه جزم که عمل لام امر است مخصوص است بافعال همچو جر که
عمل لام جر است مخصوص است باسما سوال لام جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود جواب
برای موافقت عمل خود زیرا چه عمل او جر است سوال هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون له ولک
ولنا پس چرا مفتوح میشود جواب حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بسکون لازم
خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخت سکون است در خفت لهذا در بناء اینها فتحه اختیار کرده شد
کذا قال المحقق اللاهوری فی حاشیة تفسیر البیضاوی سوال این لام جاره بالام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه
خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لهو پس
اشتباه حاصل است سوال جر چرا مختص شد باسم جواب زیرا چه جر خاصه اضافت است و اضافت خاصه اسم
سوال جزم چرا در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل ثقیل است پس محتاج شد بطرف خفت باسکان سوال
لام امر را بسبب دخول او یا فا ساکن چرا میکنند چون لیضرب فلیضرب جواب واو و فا بمنزله جزء کلمه میشوند
که وقف بر اینها بدون کلمه ممتنع است پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فخذ فخذ میگویند و اما ثم پس او را
بر فا حمل کردند بمناسبت میان هر دو که هر دو بر تعقیب دال اند سوال حرفی از حروف علت مقام
لام چرا زائد نکردند جواب در ینصور در امر غائب اجتماع دو حرف علت لازم می آمد یکی علامت مضارع
دوم علامت امر و این ثقیل است و مخاطب مجهول را بر وی حمل کردند آخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه
نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه امر بالام معرب است سوال عامل جزم کدام است جواب همین لام
امر که مشابهت دارد با حرف شرط همچنانکه حرف شرط معنی استقبال پیدا میسازد آنچنان لام امر معنی استقبال
پیدا مینماید بهمین مشابهت لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگر
ساقط نشود عمل لام امر مفهوم نشود و سکون بی تغیر بود چون لیدع و در اصل لیدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل

[illegible]

دانسته ساکن کردید عو بسکون واو شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را که حرف علت بود حذف کردند
لیدع شد و لیرم در اصل لیرمی بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل دانسته ساکن کردید یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند
علامت جزمی سقوط حرف علت شد لیرم گردید و لیخش در اصل لیخشی بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف
بدل کردند یخشی با الف گردید چون لام امر آوردند ساقط گشت لیخش گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانچه
در مضارع می آید ای بطوریکه دانستی از حذف واو و یا واو حال الف وغیره در امر نیز می آید سوال در آخر امر
هر دو نون تاکید چرا آورده میشود جواب برای تاکید طلب زیرا چه امر موضوع است برای طلب بحث امر حاضر معروف
افعل بکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف افعلا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال
صیغه تثنیه مذکر بحث الخ سوال نون اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعراب است ای رفع و
هرگاه اعراب وقت بناء امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد افعلوا بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال
صیغه جمع مذکر بحث الخ افعلی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث بحث الخ افعلا بکنید شما دو زنان
در زمانه استقبال صیغه تثنیه مونث بحث الخ افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مونث بحث الخ
سوال نون جمع مونث را چرا حذف نمیکنند چون نون اعراب جواب زیرا چه این علامت جمع مونث و ضمیر
فاعل است و علامت تغیر نه پذیرد فائده نزد کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب است
و مجزوم بلام امر که مقدر است و اصل افعل لتفعل بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع
را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف کردند باقی ماند فا ساکن ناگزیر داخل کردند همزه وصل بجای علامت
مضارع و دلیل می آرند بقول باری تعالی فلتفرحوا با ظهار لام با تای مخاطب و این است قراءة یعقوب بصریان
جواب میدهند که این قراءة شاذه است اعتدادی ندارد و دیگر قراء معتبرین فلیفرحوا بیای تحتانیه خوانده اند بحث
امر حاضر مجهول لتفعل باید که کرده شوی تو یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لتفعلا لتفعلوا لتفعلی
لتفعلا لتفعلن حاجت بیان معانی این صیغ نیست بحث امر غائب معروف لیفعل باید که بکند آن یکمرد
صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بر عاقل معانی این صیغ
مخفی نیستند بحث امر غائب مجهول لیفعل باید که کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
مجهول لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بر مستیقظ معانی این صیغ ظاهر اند فائده گاه باشد که لام
امر بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة ای لیقیموها کذا قیل

[illegible] ۱۲

سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را علیحده ذکر کرد و بحث غائب معروف را علیحده جواب زیرا که در صیغه
معروفش تغییر تام از فعل مضارع گردیده است بخلاف صیغه غائب معروف که تغییری ناقص دارد لهذا جدا
جدا ذکر کرد سوال دو صیغه متکلم را چرا بحث علیحده نکرد جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها
زیرا چه امر نفس خود قلیل است بنسبت امر غیر خود را سوال دو صیغه متکلم را به ضمن بحث غائب معروف
چرا ذکر کرد جواب زیرا چه طریقه بنای امر غائب و امر متکلم یکی ست لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقه
بنای امر حاضر مجهول و امر غائب مجهول یکی ست پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در معروف
هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کرده شده اند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر
غائب علیحده ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بجهت مناسبت امر و نهی در
فعلیت والثنائیت قند. بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله اِفْعَلَنَّ هر آئینه بکن تو یک مرد صیغه واحد
مذکر بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ صیغه جمع مذکر حاضر اِفْعَلِنَّ صیغه واحد مؤنث حاضر اِفْعَلَانِّ
اِفْعَلْنَانِّ سوال در اِفْعَلَنَّ لام حرکت چرا دادند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید سوال
فتحه را چرا خاص کردند جواب بسبب خفت فتحه و ثقل نون ثقیله پس تعادل پیدا گردید سوال در اِفْعَلُنَّ واو را چرا
حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای واو و نون مدغم سوال در اِفْعَلِنَّ یا را چرا حذف کردند جواب بسبب
اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در اِفْعَلَانِّ الف را چرا حذف نکردند با وجود اجتماع ساکنین ای الف و نون
مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم نیاید سوال نون تاکید در تثنیه مکسور است و نون تاکید در واحد مفتوح است
پس التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه است زیرا چه التباس در کتابت
میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب دوم اصل در نون فتحه است برای خفت و در تثنیه نون ثقیله را
کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت
پس التباس بواحد لازم خواهد بود جواب سوم چون الف متصل شده بمنزله جزو کلمه گردیده است لفظاً و معنیً و نون هم شدید
اتصال دارد پس اِفْعَلَانِّ در حکم کلمه واحد است و تلفظ آن بمرتبه واحد خواهد شد و نیز اجتماع ساکنین که اول مده و
ثانی مدغم باشد در کلمه واحده درست است سوال اتصال واو در جمع مذکر حاضر است اِفْعَلُنَّ و اتصال یا در واحد مؤنث حاضر
ای اِفْعَلِنَّ مثل اتصال الف است در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس چرا واو و یا را به سبب اجتماع
ساکنین حذف کردند جواب چون مدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر واو و یا

بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله را بران قیاس ف کردند
و بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بر خفیفه نمی توان کرد پس در تثنیه الف قبل نون
مسلم داشته خواهند شد **بحث امر حاضر مجهول بالنون ثقیله** لتفعلن باید که هر آئینه کرده شوی تو یکم
صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بالنون ثقیله لتفعلان لتفعلن لتفعلن لتفعلان لتفعلنان بر متذکر
معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند **بحث امر غائب معروف بالنون ثقیله** لیفعلن باید که هر آئینه بکند
آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف بالنون ثقیله لیفعلان لیفعلن لتفعلن لتفعلان
لیفعلنان لافعلن لنفعلن بر بصیر معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر غائب مجهول بالنون**
ثقیله لیفعلن باید که هر آئینه کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بالنون ثقیله
لیفعلان لیفعلن لیفعلن لتفعلن لتفعلان لیفعلنان لافعلن لنفعلن بر واقف معانی این صیغ روشن اند
بحث امر حاضر معروف بالنون خفیفه افعلن هر آئینه بکن تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث
امر حاضر معروف بالنون خفیفه افعلن صیغه جمع مذکر حاضر افعلن صیغه واحد مونث حاضر و معانی این
صیغ ظاهر اند **بحث امر حاضر مجهول بالنون خفیفه** لتفعلن البته باید که کرده شوی تو یکم صیغه
واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بالنون خفیفه لتفعلن صیغه جمع مذکر حاضر لتفعلن صیغه واحد مونث
حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند **بحث امر غائب معروف بالنون خفیفه** لیفعلن البته باید
که بکند آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف بالنون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب لتفعلن
صیغه واحد مونث غائب لافعلن لنفعلن این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند
بحث امر غائب مجهول بالنون خفیفه لیفعلن البته باید کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر
بحث امر غائب مجهول بالنون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب لتفعلن صیغه واحد مونث غائب
لافعلن لنفعلن این هر دو صیغ حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ بر متذکر آسان ست در زمانه
استقبال را در معانی صیغهای امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر مامور جماعتی باشد که بعضی ازان حاضر
اند و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر بر غائب غلبه داده بصیغه جمع حاضر خطاب خواهند
کرد و جائز ست درین صورت داخل کردن لام بر مضارع مخاطب تا کلمه تا دلالت بر خطاب نماید و کلمه لام بر غائب
فصل اینهمه که گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب و متکلم بود چون خواهی که نهی بنا کنی سوال تعریف

ف این جواب بر مذهب کوفیان که نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع می پندارند راست نمی آید زیرا چه تبعیت اصل مر فرع را لازم خواهد آمد آری بر مذهب بصریان درست ست که هر یکی را اصل می دانند ۱۲

نهی چیست جواب نهی فعلیست موضوع برای طلب ترک حدثی که ماخذ آن فعلست اعم ست ازانکه متکلم
استعلا کرده باشد یا نه ونزد ارباب اصول در نهی استعلا ضرورست سوال این چنین افعال را نهی چرا
می نامند جواب زیراچه نهی در لغت بمعنی باز داشتن از کار و گفت و جز آن کذا فی الصراح و مناسبت
میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهرست سوال مبحث امر را بر مبحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد جواب
اول برعایت آنکه امر مقدم ست شرعا بر نهی زیراچه مرد مکلف اولاً بامر متعلق با یمان تکلیف
داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید جواب دوم
بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم ست داخل ست نه برامر و وجودی مقدم ست بر عدمی باعتبار شرف
پس لای نهی ای لائیکه دلالت بر نهی دارد و قید نهی برای اخراج لای نفی ست در اولش ای در اول
فعل مضارع در آرد سوال چرا نهی را از فعل مضارع بنا می کنند نه از فعل ماضی جواب برای مناسبت
معنی استقبالیت که در نهی هم زمانه مستقبل مستفادست سوال لای نهی را در اول فعل مضارع چرا
می آرند جواب تا از عنفوان تکلم مفهوم شود که این نوع دیگرست از کلام ولای نهی در آخر فعل مضارع
در پنج محل ای واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم
کند مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر اوای فعل مضارع حرف علت نباشد سوال لام نهی چرا
جزم می کند جواب اول بجهت مشابهت او با حرف شرط زیراچه آنچنان که حرف شرط نقل میکند
مضارع را سوی معنی استقبال همچنان لای نهی نقل میکند و چون حرف شرط جازم است لای نهی
هم جزم خواهد کرد جواب دوم چون لای نهی ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال بری ساخته زمانه
استقبال را باقی داشت پس در لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت
کند بر نقصان معنی جواب سوم لای نهی مشابه است بلام امر زیراچه لام امر برای طلب فعلست و لای
نهی برای طلب ترک پس هر دو شریک شدند در طلب لهذا عمل او نمود سوال نهی معرب ست یا مبنی
جواب نهی معرب ست زیراچه علت اعراب اعنی مشابهت تامه باسم فاعل موجودست و برای
تنبیه بر معرب بودنش مصنف رحمه الله لفظ جزم را اختیار کرد نه لفظ سکون و وقف و از هفت
محل ای چار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر نون اعرابی را هم دور نماید زیراچه
نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و هرگاه لای نهی اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را هم دور

خواہد کرد ودر دو محل ای جمع مؤنث غائب حاضر در لفظ مضارع ہیچ عمل نکنند زیراچہ درین دو صیغہ نہ اعراب
ست ونہ نون اعرابی ونون تاکید در فعل مضارع می آید ای بطوریکہ دانستی از حذف واؤ ویا واو وخال الف وغیرہ
ہم بران طریق در نہی نیز می آید برائے تاکید طلب ترک فعل بحث نہی حاضر معروف لاتفعل نکن تو یکمرد
در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی حاضر معروف لاتفعلا نکنید شما دو مردان در زمانہ استقبال لا
تفعلوا نکنید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال لاتفعلی نکن تو یک زن در زمانہ استقبال لاتفعلا نکنید شما دو زنان
در زمانہ استقبال لاتفعلن نکنید شما ہمہ زنان در زمانہ استقبال ودر معنی ہر صیغہ لحاظ زمانہ وبحث باید
ساخت بحث نہی حاضر مجہول لاتُفعَل نکردہ شوی تو یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر
بحث نہی حاضر مجہول لاتُفعَلا لاتُفعَلوا لاتُفعَلی لاتُفعَلا لاتُفعَلن ومعانی این صیغ ظاہر اند بحث نہی
غائب معروف لایفعل نکند آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف لایفعلا لایفعلوا
لاتفعل لاتفعلا لایفعلن لاافعل لانفعل ومعانی این صیغ روشن اند بحث نہی غائب مجہول
لایُفعَل نکردہ شود آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول لایُفعَلا لایُفعَلوا لا
تُفعَل لاتُفعَلا لایُفعَلن لااُفعَل لانُفعَل ومعنی ہر یک پوشیدہ نیست بحث نہی حاضر معروف بانون ثقیلہ
لاتفعلنّ البتہ نکن تو یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی حاضر معروف بانون ثقیلہ
لاتفعلانّ لاتفعلنّ لاتفعلِنّ لاتفعلانّ لاتفعلنانّ ومعنی ہر یک مخفی نیست بحث نہی حاضر مجہول بانون
ثقیلہ لاتُفعَلنّ البتہ کردہ نشوی تو یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی حاضر مجہول بانون ثقیلہ
لاتُفعَلانّ لاتُفعَلُنّ لاتُفعَلِنّ لاتُفعَلانّ لاتُفعَلنانّ ومعنی ہر یک مخفی نیست بحث نہی غائب معروف با
نون ثقیلہ لایفعلنّ البتہ نکند آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف بانون ثقیلہ
لایفعلانّ لایفعلُنّ لاتفعلنّ لاتفعلانّ لایفعلنانّ لاافعلنّ لانفعلنّ ومعانی این صیغ روشن اند بحث
نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ لایُفعَلنّ البتہ کردہ شود آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد
مذکر بحث نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ لایُفعَلانّ لایُفعَلُنّ لاتُفعَلنّ لاتُفعَلانّ لایُفعَلنانّ لااُفعَلنّ لانُفعَلنّ
معانی مستتر نیستند بحث نہی حاضر معروف بانون خفیفہ لاتفعلن البتہ نکن تو یکمرد در زمانہ استقبال
صیغہ واحد مذکر بحث نہی حاضر معروف بانون خفیفہ لاتفعلُن البتہ نکنید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ
مذکر بحث الخ لاتفعلِن البتہ نکن تو یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مؤنث بحث الخ بحث نہی

حاضر مجہول با نون خفیفہ لاتُفعَلَنْ البتہ کردہ نشوی تو یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی
حاضر مجہول با نون خفیفہ لاتُفعَلُنْ البتہ کردہ نشوید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ
لاتُفعَلِنْ البتہ کردہ نشوی تو یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ **بحث نہی غائب**
معروف بانون خفیفہ لایَفعَلَنْ البتہ نکند آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف
بانون خفیفہ لایَفعَلُنْ البتہ نکنند آن ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لاتَفعَلَنْ البتہ نکند
آن یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ لااَفعَلَنْ البتہ نکنم من یکمرد یا یکزن در زمانہ استقبال
صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ لانَفعَلَنْ البتہ نکنیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان
یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ **بحث نہی غائب**
مجہول با نون خفیفہ لایُفعَلَنْ البتہ کردہ نشود آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب
مجہول با نون خفیفہ لایُفعَلُنْ البتہ کردہ نشوند آن ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لاتُفعَلَنْ
البتہ کردہ نشود آن یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ لااُفعَلَنْ البتہ کردہ نشوم من یکمرد یا
یکزن در زمانہ استقبال صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ لانُفعَلَنْ البتہ کردہ نشویم ما
دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و
مونث بحث الخ **فصل** انچہ گفتہ شد بحث نہی معروف و مجہول بود چون خواہی کہ اسم فاعل بنا کنی **سوال**
مبحث نہی را بر مبحث اسم فاعل چرا مقدم کرد **جواب** زیرا کہ نہی فعل است و مناسبت با امر در فعلیت و انشائیت
بخلاف اسم فاعل کہ مخالف امر است **سوال** تعریف اسم فاعل چیست **جواب** اسم فاعل اسمیست کہ مشتق باشد از
مضارع تا دلالت کند بر ذاتے کہ قائم باشد بآن ذات فعل بمعنی حدث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز
دیگر در خالق و رازق وغیرہ کہ صفات الہی ہستند استمرار و دوام بنظر صیغہ نیست بلکہ باعتبار موصوف اینہا کہ
قدیم و دائم است پس در اسم فاعل داخل خواہند شد و ہمچنین حائض و طالق و امثال آنہا کہ معنی ثبوت در اینہا بعد
استعمال پیدا شدہ اند نہ بالوضع و خلیل گوید کہ اینہا اسم فاعل نیستند بلکہ اشتقاق اینہا از حیض و طلاق ہمچو
اشتقاق دارع است از درع[له] بمعنے صاحب درع پس بمعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفتہ میشود از
مضارع معروف **سوال** اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شدہ نہ از مصدر و ماضی **جواب** برائے
مناسبت تامہ اسم فاعل مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع ہر دو صفۃ نکرہ

له در عبارت [illegible]

چنانچه گذشت **سوال** از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمیگیرند **جواب** مضارع معروف منسوب
بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف مشتق کردند
پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت مضارع را چرا حذف کردند **جواب** زیراکه اسم فاعل مضارع
نیست پس علامت مضارع هم درو نخواهد ماند **سوال** از یفعل مشتق است یا از تفعل **جواب اول** از
یفعل زیراکه اسم فاعل اسم ظاهر است و اسماء مظاهره حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد **جواب
دوم** در بعض احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست که از غائب مشتق ست
بعد از ان فا کلمه را فتحه ده زیراکه فا ساکن است و ابتدا بسکون متعذر ست پس حرکت دادند و فتحه اخف حرکات
ست و میان فا و عین الف فاعل در آر **سوال** الف را چرا زائد کردند **جواب** اگر زائد نمی کردند و فا فعل را
فتحه میدادند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین بواحد مذکر غائب
ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد اگر فا را
فتحه داده عین را ساکن میکردند ملتبس بمصدر میشد **سوال** الف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب**
الف اول حرف ابجد ست با آنکه زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست **سوال** میان فا و عین
چرا الف فاعل زائد کردند باول فا کلمه فا را ساکن داشته چرا نه آوردند **جواب** الف ساکن است ابتدا بسکون
میشد و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمه مشابه میشد در مضموم العین با امر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند
مشابه میشد با متکلم واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشابه میشد در مفتوح العین و المکسور العین با امر حاضر معروف در حال
وقف **سوال** الف را در آخر چرا نه آوردند **جواب** درین صورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی **سوال**
میان عین و لام چرا نه آوردند **جواب** می بایست که قبل فا می آوردند و بسبب مانعی این امر ممکن نشد چنانچه
گذشت پس بعد فا آوردند که مهما امکن الا اول کلمه معلوم میشود که این نوع دیگر است از کلمات و عین کلمه را کسره داده
ای در حالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند **سوال** عین اسم فاعل را کسره چرا دادند
جواب اگر فتحه میدادند بماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد **سوال**
بتقدیر کسره هم با امر باب مفاعلت در حالت وقف مشتبه شد **جواب** در حالت وقف اگر اسم فاعل معرف باللام
است پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است البته التباس لازم خواهد
آمد مگر این التباس با امر مضائقه ندارد زیراچه امر ماخوذ از مستقبل است و اسم فاعل هم ماخوذ از مستقبل ست

له ای در حال وقف ۱۲ سله ای در حال وقف ۱۲ سله و نیز التباس فعل است با امر باب مفاعلت ... ۱۲

کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر نکره است تنوینش مبدل بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد فقد بر لام کلمه را تنوین که عبارتست از نون ساکن زائد که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نباید زیاده کن زیراچه تنوین خاصه اسم است و تفصیلش در کتب نحویه باید جست تا اسم فاعل شود۔
سوال اسم فاعل معرب است یا مبنی جواب معرب ست مگر ماقبل تاء تانیث در نحو فاعلة مبنی ست بر فتحه زیراکه او بشدت اتصال تاء تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده است و بنا بر فتحه برائے خفت فتحه است ۔
بحث اسم فاعل فَاعِلٌ کننده آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی مغنیش نوشته اند کننده یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل انتهی غلط محض است زیراچه در معنیش زمانه باخود نیست بلکه زمان از خارج مستفاد میشود فتامل فَاعِلَانِ کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ فَاعِلُوْنَ کنندگان آن همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فَاعِلَةٌ کننده آن یک زن صیغه واحد مونث الخ فَاعِلَتَانِ کنندگان آن دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث الخ فَاعِلَاتٌ کنندگان آن همه زنان صیغه جمع مونث بحث الخ سوال صیغه اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود جواب ضابطه اش اینست که میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیارد و ماقبل آخر را کسره دهد اگر مکسور نباشد نحو مُکْرِمٌ از یُکْرِمُ و مُدَحْرِجٌ از یُدَحْرِجُ سوال حرفے از حروف علت بعد حذف علامت مضارع نیاوردند جواب اگر الف می آوردند ابتدا بسکون لازم می آمد و واو در اول کلمه زائد نمی آید و اگر یا را می آوردند بمضارع مشتبه میشد سوال وجه تخصیص میم چیست جواب زیراچه میم متحد المخرج است بواو زیراچه هر دو شفوی هستند سوال میم را ضمه چرا دادند جواب اگر فتحه میدادند پس اسم فاعل باب افعال با اسم ظرف از یفعل مکسور العین مشابه میشد باقی ماند کسره و ضمه و ضمه اقوی است و اول کلام متحمل آنست لهذا ضمه دادند باآنکه ضمه مناسب میم است زیراچه ضمه شفوی است و میم هم شفوی سوال ماقبل آخر را کسره چرا داده شود جواب تا فرق شود میان اسم فاعل و اسم مفعول که ماقبل آخرش مفتوح است سوال این ضابطه مخدوش است زیراچه اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر این وزن هم یافته شد چون مُسْهَبٌ از اَسْهَبَ و مُحْصَنٌ از احصن و یافع از ایفع و وارس از اورس جواب اینچنین الفاظ شاذ اند در شرح زنجانی وغیره تصریح شد و ذا انها مرقوم است فصل اینهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چه خواهی که اسم مفعول بنا کنی سوال چرا از بحث اسم فاعل بحث اسم مفعول را موخر کرد جواب به سبب

ل ای ثلاثی مزید فیه و رباعی ۱۲ ع۲ اسهب الرجل اذا اکثر من الکلام فهو مسهب بفتح الهاء و لا یقال بکسرها و هو من النوادر ۱۲ ص ع۳ احصان زن خواستن مرد فهو محصن بفتح الصاد ۱۲ ع۴ ایفاع نمو کردن کودک یافع نعت منه و لا یقال موفع کذا فی الصراح ۱۲ ع۵ ایراس زرد شدن برگ ۱۲

آنکہ اسم فاعل دال است بر فعل و اسم مفعول دال است بر مفعول و فاعل اشرف است از مفعول بجہت
صدور فعل از فاعل نہ از مفعول و نیز فاعل عمدہ است در کلام کہ مسند الیہ میشود و اتمام جملہ فعلیہ
بر او موقوف است بخلاف مفعول کہ فضلہ است **سوال** تعریف اسم مفعول چیست **جواب** اسمے
کہ مشتق باشد از مضارع مجہول تا دلالت کند بر چیزے کہ بر وے فعل واقع شود و بدون
لحاظ تفضیل او بر دیگرے اسم مفعول ساختہ میشود از مضارع مجہول **سوال** از فعل مضارع چرا
اسم مفعول را بنا نساز ند **جواب** بسبب مناسبت آن با اسم فاعل کہ لازم اوست و بناء او از فعل مضارع
است **سوال** از فعل مضارع مجہول چرا بنا مے کنند **جواب** برائے مناسبت میان اسم مفعول و
فعل مضارع مجہول زیرا چہ ہر دو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت
مضارع را چرا حذف مے کنند **جواب** زیرا کہ فعل مضارع باقی ماندہ است بعد از ان اے بعد حذف
علامت مضارع میم مفتوح در اول اوای در اول انچہ باقی ماندہ است در آرائے بجائے علامت
مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** لائق بزیادت حروف علت بودند بسبب کثرت
دوران ہا چون زیادت آنہا دشوار است زیرا چہ اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم مے آمد
واگر یا را زائد میکردند مشابہ بمضارع غائب میشد و زیادتی وا و در اول کلمہ نیامدہ است لہذا
میم کہ مناسب واو است زیادہ کردہ شد کذا قیل و این جواب خالی از خدشہ نیست زیرا چہ تضرب
در اصل و ضرب بود چنانچہ این معنی بتفصیل گذشت پس واو در اول کلمہ زائد آمد اگرچہ بتا بدل شد
فتأمل **سوال** میم را فتحہ چرا دادند **جواب** زیرا چہ فتحہ اخف حرکات است و عین کلمہ را ضمہ دہ
اے در حالیکہ مکسور العین و مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند **سوال** عین کلمہ را ضمہ چرا دادند
جواب اول زیرا چہ اسم مفعول دال است بر مفعول و مفعول مسلوب الاختیار است پس بود باشد
ضعیف پس معین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد ہمچنین است در بعضی از شروح شافیہ **جواب دوم**
اگر فتحہ میدادند مشابہ میشد باسم ظرف کہ مفتوح العین باشد و اگر کسرہ میدادند ملتبس می شد
باسم ظرف کہ مکسور العین باشد لہذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام واو مفعول در آر
مراد از آوردن واو پیدا کردن اوست و چون مُفعُلٌ بضم عین در کلام قوم بدون تا یافتہ
نشد لہذا ضمہ عین کلمہ را اشباع کردند واو پیدا شد و لام کلمہ را تنوین دہ زیرا چہ تنوین خاصہ

سلمہ نسخہ ... ۱۲ ... انتہی ۱۲

اسم است تا اسم مفعول گردد بحث اسم مفعول مَفعُولٌ کرده شده یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم
مفعول مَفعُولَانِ کرده شدگان دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ مَفعُولُونَ کرده شدگان همه مردان
صیغه جمع مذکر بحث الخ مَفعُولَةٌ کرده شده یک زن صیغه واحد مؤنث الخ مَفعُولَتَانِ کرده شدگان دو
زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ مَفعُولَاتٌ کرده شدگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث الخ **سوال**
صیغه اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود **جواب** همچو صیغه اسم فاعل مگر آنکه ماقبل آخر را
فتحه خواهند داد برائے حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول اعم است که این فتحه لفظا باشد نحو
مُستَخرَجٌ یا اصلاً نحو مُختَارٌ که در اصل مُختَیَرٌ بفتح یای تحتانیه بود بقاعده قال الف شد **سوال** اگر
ماقبل آخر را در اسم فاعل هم فتحه و در اسم مفعول کسره میدادند فرق حاصل میشد **جواب** چون در مضارع
مجهول ماقبل آخر مفتوح است لهذا فتحه ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شد نه در اسم فاعل **سوال** در اسم
مفعول غیر ثلاثی مجرد تغیرے بسیار نشد جز آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند پس چرا در اسم
مفعول ثلاثی مجرد تغیرے بسیار واقع گردید **جواب** زیراکه در اسم فاعل و اسم مفعول مواخاة است به
سبب اشتقاق هر دو از فعل مضارع پس هرگاه در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغیرے بسیار راه یافته است
که از یَفعَلُ فَاعِلٌ بکسر عین بنا کرده شد مناسب افتاد که در اسم مفعول ثلاثی مجرد هم تغیرے بسیار
راه یابد **ف** گاه باشد که اسم فاعل بر غیر فاعل و اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر بمعنی مدد
کننده و قتیل بمعنی مقتول **ف** گاه است که لفظ فاعل بمعنی مفعول و لفظ مفعول بمعنی فاعل آید چون
مَاءٌ دَافِقٌ اے مَدفُوقٌ وَ کَانَ وَعدُهُ مَاتِیًّا اے آتِیًا **ف** در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع
زمانه ماخوذ نیست اما بحسب استعمال ماخوذ است و تفصیل این مبحث در علم نحو است فتذکر و شکر
هزار هزار شکر پروردگار است که بعون عنایت او این شرح میزان موسوم به تبیانک در ماه مبارک
ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و شش هجری در بلده پرنور جونپور بمدرسه جناب مستطاب
عالی قباب محط رجال فاضل فخر اماجد و اماثل زینت بخش مسند امارت و رونق ده مجلس نبالت
متبع سنت تابع شریعت جناب حاجی محمد امام بخش صاحب ادام الله علوه و مجده بانجام رسید

وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰلَمِینَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِهٖ وَاٰلِهٖ اَجمَعِینَ ۵

تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین از تحریر شرح میزان موسوم بہ تبیان فراغ یافتہ خطور خاطر گردید کہ مبتدیان را قبل از شروع منشعبہ دانستن طریقہ بنای اسم ظرف و اسم آلہ و اسم تفضیل ہم از مہمات ست نظر بر آن سہ فصل بر طبق تحریر فصول میزان متضمن مسایل این ہر سہ مشتقات نوشتہ شرحی بر آن کہ مفید اعیان انسان باشد بتحریر پیوستم و متن را بہ تتمة المیزان و شرحش را بہ تتمة التبیان موسوم گردانیدم و ہو المعین و بہ نستعین فصل

چون خواہی کہ اسم ظرف زمان و مکان اشارہ ہست بایکہ ظرف دو قسم ست زمان و مکان ظرف زمان آنکہ بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی رجب ظرف مکان آنکہ بجواب سوال أین واقع شود چون أین زید ای فی السوق بنا کنی سوال تعریف اسم ظرف چیست جواب اسمی کہ ساختہ شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث سوال از فعل چرا مشتق بسازند جواب برای مناسبت میان ظرف و فعل زیرا چہ فعل در ظرف واقع میشود سوال از فعل مضارع چرا میگیرند جواب برای مناسبت میان ہر دو در حرکات و سکنات سوال یک صیغہ را چرا مقرر کردند کہ مشترک شد میان ظرف مکان و زمان جواب اول برعایت تبعیت اصل کہ مضارع ہم مشترک ست میان حال و استقبال جواب دوم زیرا کہ فعلی از افعال عباد چنان نیست کہ زمانے باشد نہ مکانے یا بالعکس پس برعایت تلازم ظرف زمان و مکان اکتفا بر یک صیغہ کردہ شد علامت مضارع را کہ یکے از حروف اتین باشد حذف کن چہ ہر گاہ از مضارع تغیر خواہند کرد لبقاء علامت مضارع را دیہیے نیست میم مفتوح در اول اوائے در اول آنچہ باقیماندہ ہست بعد حذف حرف مضارع در آرا کے بجای حرف مضارع سوال میم مفتوح چرا آوردند جواب بسبب مناسبت اسم ظرف یا اسم مفعول زیرا چہ اسم ظرف دال ست بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود ہمچنانکہ بر مفعول سوال برای مناسبت اسم مفعول واو را چرا در اسم ظرف زائد نکردند جواب تا التباس با اسم مفعول نرود لکذا قیل و درین جواب خدشہ الیست زیرا چہ اسم ظرف ہر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای رفع التباس میان ہر دو اعتماد بر قرینہ میشود ہمچنان اگر در ثلاثی مجرد ہم التباس میشد ہیچ قباحتے نبود پس اولی در جواب آنست کہ گفتہ شود کہ حق مناسبت اسم مفعول از آوردن میم باول اسم ظرف ادا شد و لازم نیست کہ در جمیع امور حق مناسبت او کردہ شود

پس برعایت اصل یعنی فعل مضارع واو را نیاوردند والله اعلم **سوال** زیادت میم مفتوح موجب التباس با مصدر میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند **جواب** التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته شد فتامل و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای عین کلمه چون مُقْتَلٌ از یَقْتُلُ و مُقَامٌ از یَقُوْمُ و مَقَالٌ از یَقُوْلُ اجوف واوی که در اصل مَقْوَمٌ و مَقْوَلٌ بود و اعلال قام یقوم آمد و مَدْعًى از یدعُو ناقص واوی **سوال** فتحه چرا دادند **جواب** بسبب خفت فتحه **سوال** از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مَسْجِد و مَشْرِق و مَغْرِب و مَطْلِع و مَنْخِر و مَرْفِق و مَفْرِق و مَسْکِن و مَنْسِک و مَنْبِت و مَسْقِط و مَجْزِر **جواب** قیاس درین همه صیغها فتح عین است و کسر عین خلاف قیاس است و در مسجد و مفرق و منسک فتحه عین چنانچه قیاس است هم منقول شده است و سیبویه گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه البیت که موضوع باشد برای نماز و بعضی می‌نویسند که اسم ظرف مضموم العین منقسم است بدو قسم چند صیغها مکسور العین و بواقی صیغ مفتوح العین آمدند و اما مَظِنَّةٌ مکسور العین از یَظُنُّ مضموم العین پس در وی شذوذ دارد یکی کسر عین که قیاس فتح آن بود دوم دخول تا و اما مقبرة بفتح العین از یقبُر بضم العین شذوذ دخول تا دارد و اما مقبُرة بضم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مر بقعه را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد ای کلمه عین چون یَشْرَبُ بحال خود ماند چه ضرورت تغیر ندارد همچو مَذْهَب از یَذْهَبُ و مَشْرَب از یَشْرَبُ و مَسْمَع از یَسْمَعُ مگر در مثال ای مثال واوی که لام او حرف علت نباشد و واو از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف این مثال همیشه مکسور العین می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو مَوْعِد از یَعِدُ و مَوْضِع از یَضَعُ و قراء مَوْضَع بفتح ضاد هم نقل کرده و اما مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون مَیْسَر بفتح عین کلمه و همچنین مثال واوی که در واو از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون مَوْجَل بفتح جیم از یَوْجَلُ کذا قال العینی لکن در صراح آورده موجِل بکسر الجیم جای ترس انتهی و اما مثال واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم ناقص میدارد چنانچه می آید **سوال** مثال چیست **جواب** آنکه بجای فا کلمه او حرف علت باشد و بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح است نامش مثال نهاده شد **سوال** چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین اسم ظرف مکسور العین می آید **جواب اول** زیراچه خروج از حرف علت سوی کسره خفیف است به نسبت خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیراچه موعد بکسر عین خفیف است بر زبان از موعد بفتح عین یا ضم آن و بر ماهران فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم خواهد آمد زیراکه واو از دو ضمه پیداست این ثقل است مگر آنکه گفته شود که واو ساکن

[illegible]

درحکم میت ست فتامل جواب دیگر هم مثال از مکسور العین فی الغابر زائد آمده ست به نسبت مثال مفتوح
العین فی الغابر ومضموم العین فی الغابر واسم ظرف مضارع مکسور العین بسبب اتباع او مکسور العین خواهد
شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر ومضموم العین فی الغابر هم مکسور العین کرده شد بنظر الحاق
قلیل باکثیر وصاحب مراح فرمود که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین گفته شود ظن این معنی
خواهد گردید که میم اصلی است و وزنش فوعل مثل جورب ست و بر تقدیر کسره نشان این ظن پیدا نیست
زیراچه فوعِل بکسر عین در کلام قوم یافته نشده ما میگوئیم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیراچه میم از مصدر
واکثر امثلهٔ اشتقاق او ساقط است پس متتبع و متفحص کلمات چگونه اینچنین ظن خواهد کرد و اگر مراد از ظن
ظن عوام غیر متتبع ست پس بحال کسره هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیراچه عدم وجدان فوعِل
بعد از تتبع معلوم خواهد گردید و غیر متتبع ازین وادی برکنار ست و همچنین اگر مکسور باشد ای عین کلمه
بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید همچو مضرب از یضرب و مبیع از یبیع همچنین ست در پنج گنج زیراچه
هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین نیست مگر در ناقص اسے آنکه لام او حرف علت باشد واو باشد خواه
یا واعم است ازانکه فا کلمه یا عین کلمهٔ او حرف علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید
اگرچه مضارع مکسور العین باشد همچو مرمیٰ از یرمی و موقیٰ از وقی یقی و مطوی از طوی یطوی زیراچه اگر
باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف بکسر عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیراچه یا از دو کسره متولد ست
و کسرهٔ سوم کسرهٔ عین و این توالی کسرات ثقیل ست و اگر ضمه عین باشد ثقل زائد پیدا خواهد گردید لهذا بنظر
خفت فتحه عین را اختیار کردند **سوال** در رامی و یرمی هم توالی کسرات ست **جواب** بضرورت خوف لبس
اینجا کسره را تغیر نکردند زیراچه اگر در رامی عین را فتحه دهند بماضی باب مفاعلت مشتبه شود و اگر در یرمی
عین را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد **سوال** مرمیٰ بفتح عین نیز بمصدر میمی التباس میدارد
جواب التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته اند **سوال** در لفیف مفروق که فا
کلمه و لام کلمهٔ او حرف علت ست چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین مے آید بلکه رعایت
لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقیٰ بفتح قاف **جواب** زیراچه موقیٰ بفتح قاف
از موقِی بکسر قاف خفیف ست و خفت مطلوب است کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا ظرف وقی
یقی موقِی نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید چون مَفَر از یفِر ای جای گریختن و وقت

له وقایه بالکسر نگاه داشتن ۱۲ عله طی برآنکه دید محمد ۱۲ م عله بر او چون و تفصا از بعضی یاے محذوف را باز آرند و رامی بسکون یا گویند ۱۲

گریختن ومفرّ ای جای آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین است در پنج گنج ومضاعف آنکه دو حرف از حروف
صحیح آن از یک جنس باشند لام کلمه را تنوین ملحق کن زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم زمان و مکان
گردد **بحث اسم ظرف** مَفعَل جای کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف مَفعَلان دو جای کردن
و دو زمانه کردن صیغه تثنیه بحث اسم ظرف مَفاعِل همه جای کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظرف
بدانکه نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مؤنث زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل است و
در اسما ظروف فاعل ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطاست **ف** آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد بود
اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون مُکرَم
مُکرَمٌ و از صرف مُصرَّف و از دحرج مُدحرَجٌ وقس علی هذا **سوال** چرا بر وزن اسم مفعول می آرند نه بر وزن اسم
فاعل **جواب** زیرا چه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ما قبل آخر به
نسبت اسم فاعل خفیف است و خفیف مطلوب میباشد **سوال** درین هنگام میان مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد
جواب برای رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند **فصل** آنچه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی کی
اسم آله بنا کنی **سوال** تعریف اسم آله چیست **جواب** اسم آله اسمیست که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت
کند بر واسطه فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه تفتازانی نوشته
که آله نمی شود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند
جواب بجهت مناسبت میان آله و ذی آله **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب آنکه اسم آله
دالست بر آله و آله واسطه میشود در رسانیدن اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول دالست اسم مفعول پس میان اسم آله
و اسم مفعول مناسبتی شد و اسم مفعول ماخوذ است از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد
حذف کن زیرا چه مضارع باقی نمانده تغیر یافته و میم مکسور در اول اوای در اول آنچه باقی مانده است بعد
حذف حرف مضارع در آر بجای حرف مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف
علت بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در تبیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده
است پس میم را که مناسب واو است زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند **جواب** اگر مفتوح میکردند با اسم
ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد لهذا مکسور کردند **سوال** میم مکسور
را در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله است **سوال** میم را اگر در اسم

ظرف مکسور و در اسم آله مفتوح میکردند هیچ التباس لازم نمی آید **جواب** ظرف کثیر الاستعمال ست از هر باب
می آید بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد **سوال** در مفعال چرا کسره دادند زیرا چه اگر فتحه
میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را کسره دادند تا حکم باب
آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد اے مضموم و یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود
ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصه اسم ست تا اسم آله پیدا شود **بحث اسم آله** مِفْعَلٌ بکسر میم
و سکون فا و فتحه عین مهمله ای یک آله کردن صیغه واحد بحث اسم آله مِفْعَلَانِ دو آله کردن صیغه تثنیه بحث
اسم آله مَفَاعِلُ بفتح میم و کسر عین مهمله اے همه آله کردن صیغه جمع بحث اسم آله و گاه باشد که بعد عین کلمه الف
زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند **تصریفه** مفعال مفعالان
مفاعیل و مفعلة مفعلتان مفاعل و آنچه شارح محقق نوشته که جمع مِفْعَلَة مفاعیل ست خلاف
تصریحات قوم ست **سوال** در مفاعیل یا از کجا رسید **جواب** هرگاه وقت ساختن جمع مفعال
عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسره ماقبل یا شد **ف** بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مِفْعَل
است و اما مفعال و مفعلة پس هر دو فرع مِفعل ست زیرا چه مزید فیه فرع مجرد می شود و نزد کسائی که اصل
وزن اسم آله مفعال است و مِفعل مختصر او ست که الف را بلا عوض حذف کردند و همین ست مختار حضرت
بحر العلوم قدس سره و در مفعلة تا عوض الف محذوف زائد کرده شد و بهمین جهت در مقول و مقولة
و امثال آن تعلیل یقال نکردند که در اصل مقوال ست و آنجا وقوع ساکن بعد واو مانع تعلیل یافته می
شود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغه مطرده اسم آله مفعل و مفعال ست و اما مفعلة پس سماعی ست و کمتر
آمده ست اسم آله بروزن فِعَال بکسر فا چون سراد ای انچه بدان دوزند و رزادیم را کذا فی منتهی الارب
خیاط اے آله دوختن و جمع آن فعائل بفتح فا ست و اما مرقاة پس بفتح میم و هم بکسر میم مستعمل ست در
صورت اول اسم ظرف ست ای مکان صعود و در صورت ثانی اسم آله است صلش مِرقیة ای آله صعود پس تی
واحد یعنی نردبان را بدو اعتبار مَرقاة بفتح میم و مِرقاة بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح الزنجانی و بعضی
اسما بر وزن مُفْعُلٌ بضم میم و ضم عین بمعنی آله فعل یافته شدند چون مُدُقٌّ ای آله کوفتن و مُنْخُلٌ ای آله بیختن
و صاحب فصول بشذوذ این ها حکم کرده و مِدَق بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است
کذا قیل و اما مُکحلة و مُدهن و مُسعط پس از مشتقات و اسماء آله نیستند بلکه اسماء جوامد اند موضوع برای

آلات مخصوصہ ظروف معینہ نہ برائے وساطت بحدوث فعل اے حدث پس مُکحُلہ آلتے ست ای ظرفیست کہ سرمہ در آن میکنند و مُدہن آلتے ست اے ظرفیست کہ دران روغن داشتہ شود از شیشہ وغیرہ و مُسعُط آلتے ست ای ظرفے ست کہ درآں سعوط داشتہ شود وآن داروئیست کہ در بینی ریختہ شود پس اگر سرمہ را مثلا در ظرف دیگر غیر آنکہ موضوع ست برائے سرمہ نہند آنرا مکحلہ نگویند کذا قال سیبویہ و از ملحقات اسم آلہ ست فعول بفتح فا کہ موضوع ست برائے چیزیکہ بدان فعل کردہ شود چون وقود ای چیزیکہ افروختہ میشود بوئے آتش و مفعلة چون منجلة ای سبب نجل **فصل** انچہ کہ گفتہ شد بحث اسم آلہ بود چون خواہی کہ اسم تفضیل بنا کنی **سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمیست کہ ساختہ شدہ از فعل مضارع برای چیزیکہ قایم باشد بہ آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگرے در حدث نحو زید افضل من عمرو ای زید زیادہ ست از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب مناسبت او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ ست **سوال** اسم تفضیل را برائے تفضیل مفعول چرا نہ ساختند **جواب** تا التباس نرود در اضرب مثلا کہ بمعنی زائد زنندہ ست یا زائد زدہ شدہ **سوال** عکس چرا نکردند یعنی برای تفضیل مفعول مقرر میکردند نہ برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل مقصود اصلی و عمدہ است کہ جزو جملہ ست و کلام بدون آن تمام نمیشود بخلاف مفعول کہ فضلہ ست و بدون آن کلام تمام میشود لہذا رعایت فاعل نمودہ افعل را برائے تفضیل فاعل قرار دادند **سوال** اشہر بمعنی مفعول تر و اشغل بمعنی مشغول تر و اعذر بمعنی معذور تر و مانند آن برای تفضیل مفعول آمدہ ست **جواب** شاذ ست علامت مضارع را حذف کن زیرا چہ حالا در مضارع تغیر ملحوظ ست پس بقائے علامت آن گنجائش ندارد و ہمزہ اسم تفضیل کہ قطعی ست در حال وصل خیفتد در اول ادائے در اول انچہ بعد حذف علامت مضارع باقی ماندہ ست در آرید بجای علامت مضارع **سوال** ہمزہ را چرا بزیادہ خاص کردند **جواب** لائق بزیادت حروف علت اند و زیادت آنہا ممکن نیست چنانچہ در تبیان مفصلا بیان کردہ شد پس ہمزہ اقوی ست و بالف مناسبت دار و مناسب افتاد کہ زائد کردہ شود **سوال** ہمزہ را در اول کلمہ چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تکلم معلوم شود کہ اسم تفضیل ست و عین کلمہ را فتحہ دہ اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار برائے خفت و لام کلمہ را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود و رضی گفتہ کہ اقتصار کردند در صیغہ اسم تفضیل بر افعل از برائے اختصار بحث اسم

له ذکره بالفتح فی مختصر ۱۲ ص سه از زین قید خارج شد فعل زائد ۱۲ سه کذا فی الدرایه ۱۲

تفضیل مذکر اَفعَلُ اسے بسیار کننده یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل اَفعَلَان ای بسیار
کنندگان دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ اَفعَلُونَ و اَفَاعِلُ ای بسیار کنندگان همه مردان صیغه
جمع مذکر بحث الخ اول صیغه جمع مذکر سالم هست که بناء واحد در وبسلامت هست و صیغه دوم جمع مذکر
مکسر که در و صیغه واحد بسلامت نمانده تغیر یافته وچون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف
علامت مضارع فا را ضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغیر در صیغه مضارع حذف کردند
فا کلمه ساکن ماند و زائد کردن حرفے بسبب انحطاط درجه مؤنث از درجه مذکر مناسب افتاد ولهذا حرکت
فا کلمه را ترجیح داوند وچون ضمه قوی ست و اول کلمه متحمل آن میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و
عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمه فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین کلمه تعادل گردید و بعد لام الف
مقصوره که علامت[له] تانیث ست و آن الفی هست که بعد او همزه نباشد لاحق کن وچون ما قبل الف فتحه
مے باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مونث گردد بحث اسم تفضیل مونث فُعلَی بسیار کننده
یکزن صیغه واحد مونث بحث اسم تفضیل فُعلَیَانِ بسیار کنندگان دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث
اسم تفضیل فُعلَیَاتُ و فُعَلُ بسیار کنندگان همه زنان صیغه جمع مونث بحث اسم تفضیل اول صیغه جمع مونث سالم
دوم صیغه جمع مونث مکسر ست ونمی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید سوال
چرا از غیر ثلاثی مجرد نمے آید جواب زیرا چه محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در افعل ممکن نیست
چه این وزن زائد از سه حرف را گنجائش ندارد و اگر بعض حروف را حذف می کردند التباس میشد
میان رباعی و ثلاثی مزید فیه مجرد و معلوم نمی شد که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض
سوال از اعطاء اعطی اسم تفضیل مستعمل شده هست گفته میشود اعطاهم للدینار و همچنین اخصر از اختصار
بمعنی مختصر تر و افلس از افلاس بمعنی مفلس تر جواب شاذ هست و نزد سیبویه از افعال قیاسی ست
زیرا چه در بنای آن از افعال تغیرے نیست مگر حذف یک همزه و آن جائز هست چنانچه در مضارع متکلم باب
افعال یک همزه را حذف میکنند و اخفش و مبرد جائز داشته اند بناء افعل التفضیل از تمامی ابواب ثلاثی
مزید فیه چون تفعل و استفعل قیاسا و شیخ رضی این قول را پسندیده و نزد جمهور طریق بناء اسم تفضیل از ابواب
غیر ثلاثی مجرد آنست که اولا اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که در آن معنی قوة باشد یا احسن یا اقبح باشد بنا سازند
بعد از آن مصدر همان باب غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه گفته شود زید اشد منه استخراجا و عمرو اشد منه اکراما

[له] ونظر آنکه این الف علامت تانیث است و المذکر دونش مناسب افتاد ۱۲ منه کذا قیل واز همین قبیل بوده باشد لفظ اهذب بمعنی مهذب تر که حضرت مقتدای محققین انار الله برهانه در حاشیه شرح صدر شیرازی آورده اند ۱۲

وقس علی هذا و از ثلاثی مجرد که بمعنی لون و عیب باشد این ست مذهب بصریین و اما کوفیین پس جائز میدارند بنا
اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض ای اسود و ابیض زیرا چه این هر دو اصل الوان هستند پس جائز است
که ثابت شود برای اینها چیزے که ثابت نشود مر غیر اینها را از اهل لسان اسم تفضیل این دو لفظ مسموع
هم شده است و بصریان آنرا شاذ گویند **سوال** چرا از لون و عیب نزد بصریان اسم تفضیل نمی آید **جواب**
از لون و عیب افعل صفت مشبه می آید چون احمر و اعمی پس اگر افعل تفضیل آید التباس لازم آید **سوال** چرا دلالت
افعل تفضیل را نه آوردند **جواب** افعل صفت دلالت میکنند بر مطلق ثبوت و افعل تفضیل دلالت میدارد بر
ثبوت مع زیادة و مطلق مقدم است بر خاص **سوال** اجهل و ابلد اسم تفضیل آمده است و حال آنکه عیبست **جواب** این
عیب باطنی است و از عیب باطنی اسم تفضیل می آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهر است و کسانیکه عیب را
مقید بظاهری نمی سازند جواب میدهند که این الفاظ بطریق شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه اینست مذهب
بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه بر زمان دلالت میکنند نه بر حدث و افعل دال بر حدث است و نزد بعضی
از کان اسم تفضیل خواهد آمد و رای شیخ رضی بدین جانب است زیرا چه افعال ناقصه دلالت بر حدث
میکنند و از فعلی که قابل زیادة و نقصان نباشد پس نخواهد آمد اسم تفضیل از مات یموت و غرب یغرب و از
فعل منفی تا انقلاب لازم نیاید چه فعل منفی دال بر نفی است و افعل دال بر اثبات است و از افعال غیر متصرفه
چون نعم و بئس چه هرگاه صیغهای دیگر مثل امر و اسم فاعل و اسم مفعول وغیره با وجود شدت احتیاج بدینها
ازین افعال نآمدند پس اسم تفضیل بدرجه اولی نخواهد آمد **تنبیه** بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض
نشوند و اوله و توجیهات که ذکر آنها در تبیان و درین تتمة التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع
هستند الوف الوف شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رساله مختصره بماه جمادی ثانیه سنه ١٢٧٦ هجری در
بلدهٔ دار السرور جونپور بمدرسهٔ حنفیهٔ امامیه جناب مستطاب قدردان فضلا رتبه شناس علما مورد الطاف
ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض و کرم صاحب جود و همم حاج حرمین زبدهٔ کونین جناب حاجی
محمد امام بخش صاحب زید قدره فی النشاتین بانجام و اختتام رسید امید از ناظرین با انصاف آنست که
اگر خطائی یابند باصلاح شاد فرمایند و اگر نفعی بردارند بدعاء خیر یاد فرمایند و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین

تمت

در مطبع مجتبائی واقع دهلی بماه اکتوبر سنه ١٩٠٦ع از اهتمام احقر انام محمد عبد الاحد مرحوم مطبوع گردید